



در این شماره می خوانید:

* **پیام کارگران کمونیست ایران: گرامیداشت اول ماه مه، روز جهانی طبقه کارگر**

* **هایمارکت: روز اول ماه مه ۱۹۳۸ - شعری از بورتون جرومه بارنت**

* **اول ماه مه، حقایق، تحریفات، دورویی رفرمیستها و سیاست بازان چپ - خلیل ورمزیاری**

* **بحران لیبی: نه به قذافی، نه به امپریالیست ها - اعلامیه Battaglia Comunista، برگردان: م. مینایی**

* **شورش در جهان عرب زبان: جهان سرمایه داری در بحران - گرایش کمونیست انترناسیونال (ICT)**

* **درسهایی از طغیان مصر - خلیل ورمزیاری**

* **پشت صحنه شورش در مصر و کشورهای عربی: چشم انداز توسعه جنگ طبقاتی - ارسال شده توسط ICC**

* **عروج رادیکالیسم «چپ» و وحشت قلم به مزدان ارتجاع بورژوازی - رزم رزمده**

* **مردم لیبی در محاصره آتش استبداد خونخوار داخلی و ضربات تجاوزگران امپریالیست - سهراب شباهنگ**

* **مصر، تونس: قدرت ما در مبارزه جمعی است! - ارسال شده توسط ICC**

* **سرمایه داری مولد بدبختی است - از مقالات انقلاب جهانی**

* **برای نجات از گرانی، مرگ بر جمهوری اسلامی - اطلاعیه شماره ۱۹ جبهه واحد کارگری و کمیته همبستگی برای ایجاد اتحادیه ی کارگران ساختمان**

گرامیداشت اول ماه مه، روز جهانی طبقه کارگر

به کمونیست های ایران

رفقا

به دنبال سالها رکود و ناهمگونی های متعدد در مبارزات کارگران جهان، امروز شاهد رشد کیفی و کمی رزم فراگیر این طبقه در گستره گیتی هستیم. طبقه کارگر، ضربات شدیدی را پس از پیروزی مقطعی اش در انقلاب اکتبر 1917 و دیگر تلاشهای پیروزمندانه اش تا سال 1919 تحمل کرد. این ضربات با اتحاد سرمایه جهانی در شکل "چپ" و راست، و تحمیل دوران ضد انقلابی متعاقب جنگ جهانی اول صفوف متحد طبقه کارگر و شوراهای انقلابی را متلاشی کرد و با قتل عام اکثر رهبران انقلابی جنبش کمونیستی، بخصوص به دست رویزونیست های روسی و شرکایشان در احزاب خیانتکار اروپایی و آمریکایی، راه را برای نفوذ انواع سموم ایدئولوژیک لیبرالی، ماجراجویی خرده بورژوازی و افکار ارتجاعی دهقانی باز کرد. تأثیر مستقیم نفوذ چنین افکاری بر جنبش کارگران کمونیست، تفرقه ایشان در انواع سوسیالیسم ارتجاعی ای بود که خود را با انواع القاب و "ایسم های" پر طمطراق تزئین کردند و در دورانهای مختلف خیزش های انقلابی طبقه کارگر در مناطق مختلف، آنها را به بن بست و نتیجتاً، به شکست کشاندند.

اما امروز، پس از دهه ها ناهمگونی در سطح مبارزات کارگری و غیبت خط مشی انقلابی کمونیسم چپ، بحران سراسری جامعه سرمایه داری، و اقدامات بیرحمانه اش برای سودآور سازی دوباره سرمایه، و فشارهای کمرشکنانه اش برای تحمیل این بار بر دوش طبقه کارگر، بار دیگر شرایط را برای احیاء جنبش متحدانه و سراسری طبقه کارگر مهیا ساخته است. آنچه که باعث امیدواری ما در چنین شرایطی گشته است، حضور همزمان هسته های کمونیستی ای در سطح جهان است که با پلایش خود از ایدئولوژی های ارتجاعی به صفوف کمونیسم چپ پیوسته اند و با دیدگاه های روشنی، اهداف فراموش شده ی کمونیسم را احیاء نموده اند. بر خلاف دوران های گذشته ای که احزاب رویزونیست با استفاده از انحصار اطلاعات و ابزار سرکوب درون و برون تشکیلاتی، انقلابیون را قبل از تثبیت شان شناسایی کرده و با حملات سخت افزاری (اعدام "انقلابی"، زندان و تبعید) و نرم افزاری (ضد اطلاعات، ضد تبلیغات و ترور شخصیت) تلاشهایشان را به ناکامی می کشاندند، امروزه با رشد تکنولوژی ارتباطات و تسهیل گسترش استفاده از ابزارهای تبلیغاتی، این هسته ها یکدیگر را شناسایی کرده و در حال برداشتن اولین قدمها برای احیا حزب طبقه کارگر می باشند.

امروز زمانی است که هر کمونیستی باید از خود سوال کند که آیا حاضر است راحتی، منافع و امتیازات شخصی و ملی اش را فدای منافع طبقه کارگر کند؟ آیا حاضر است تا خود را از گوشه انزوا و یا ساختارهای غیر و ضد کمونیستی رها ساخته و به حرکت انقلابی کمونیسم چپ و جنبش جهانی طبقه کارگر روی آورد؟ اگر پاسخ مثبت است، پس هنگام آن رسیده که با پیوستن به صفوف این جنبش و شرکت فعالانه و عملی در مبارزات طبقه کارگر، در هر نقطه از جهان که می باشیم، با زدودن تمایلات فردی، گروهی و ملی، در جهت احیاء حزب طبقه کارگر قدم برداریم. تنها با دست رد زدن به هر ائتلافی که بخواهد ما را به برنامه های حداقلی و منافع تنگ ملی محصور سازد، برای ایجاد صف مستقل پرولتاریای آگاه، مرکزی قرار دادن تنها آلترناتیو انقلابی تشکیل حکومت شوراهای، و آموزش و پرورش پرولتاریای انقلابی قادر خواهیم بود که مراکز قدرت سرمایه جهانی را در هم شکسته و راه را برای سوسیالیسم و جامعه عاری از طبقات استثمارگر باز کنیم.

ما با تمام قوا در روز جهانی کارگر به خیابانها خواهیم آمد تا با فریاد حق خواهی خود بنای پوسیده استثمارگران و غارتگران ستمکار را به لرزه در آوریم.

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر!

پیش بسوی تشکیل حکومت های شورایی!

پرولتاریای جهان متحد شوید!

کارگران کمونیست ایران

بسوی انقلاب

شماره ۳۹، سال دوم، دوره سوم

۹ اردیبهشت ۱۳۹۰

هایمارکت: روز اول ماه مه ۱۹۳۸

بورتون جرومه بارنت

اوگوست اسپایس : می توانید صدای مرا خفه کنید، اما دیر نیست روزی که سکوت ما بسیار قوی تر از صدایی خواهد بود که امروز خفه می کنید.

آلبرت پارسون:

ای آمریکایی ها، بگذارید صدای انسانها شنیده شود.

هنوز نور می افشاند

مشعل فروزانی را که ریشه ترس و نادانی را می سوزاند

و ره می نمایاند

و در سالهایی که می آیند و می گذرند

خاطره آن نخستین روز ماه مه

باز می گردد.

اینک انگلستان باز جان می گیرند

رشد می کنند

در هم تنیده می شوند

و مشت می شوند

اینک بسوی خوشبختی همه

در روشنایی خیره کننده آهن مذاب که

فولاد می شود...

منتشر شده: دوم ماه مه ۱۹۳۹

اچ تی ام ال: برای marxists.org در مارس ۲۰۰۲



اول ماه مه، حقایق، تحریفات، دورویی رفرمیستها و سیاست بازان چپ

خلیل ورمزیاری

اول ماه مه فرامیرسد. بنا به عادت و تشریفات مرسوم چند روز مانده به اول مه، سازمانها و احزاب سوسیال دموکرات، مارکسیستها، لیننیستها، استالینیستها، مانوئیستها و خلاصه همه تشکلهایی که خود را به نوعی منصوب به طبقه کارگر میدانند، با صدور بیانیه و اطلاعیه به استقبال این روز رفته و به کارگران کشور های خود و گاه کارگران جهان تبریک میگویند و آنها را برای اعتراض به دولتها فرامیخوانند. در کشور های غربی که این دسته از آدمها نگران دستگیری و درگیری با پلیس و مأمورین امنیتی نیستند چند ساعتی به راه پیمایی پرداخته و سپس بنام اول مه آبجو های خود را سرکشیده و بقیه روز را به استراحت میپردازند. در بعضی از کشور ها نظیر امریکا، کانادا و استرالیا که اول مه رسمیت ندارد، این سازمانها سالنی اجاره نموده و پس از قرائت چند اعلامیه و گوش دادن به سخنرانی روسای بوروکرات اتحادیه ها و رقص و پایکوبی، اغلب مست و شنگول نزدیکیهای نیمه شب خود را به خانه میبرسانند. آنها بدون توجه به خونهای ریخته شده برای این روز و بدون توجه به پیام این حرکت تاریخی، با صدور اطلاعیه یا حضور در جشن و پایکوبی و یا یک راه پیمایی وظیفه خود را به جا آورده و با وجدانی راحت سر به بالین میگذارند. اول ماه مه مثل سایر حرکات بزرگ و کوچک کارگران در طول تاریخ یا مستقیما توسط خود سرمایه مصادره شده و یا توسط سوسیال دموکراتها و خود کمونیست خوانده ها قلب، و از روح واقعی خود تهی شده است. این امر در مورد چپ های ایرانی با توجه به تبیلی فکری شان، مصداق بیشتری دارد.

ریشه ها و شرایط تکوین اول ماه مه

پس از پایان یافتن جنگ داخلی در امریکا، نمایندگان سیاسی و فکری طبقه بورژوازی بدست شکل گیری مبارزه طبقاتی بین نیروی کار و سرمایه را پیش بینی میکردند. در این دوره، سرمایه داران شمال امریکا موانع پیشروی به سوی غرب و سایر نقاط امریکا را برطرف کردند. برطرف شدن این موانع همراه با رشد سریع نیروهای تولیدی، مانوفاکتور های کوچک و صنعتگران منفرد را از میان برداشت. بین سالهای 1860 تا 1894 اقتصاد امریکا از چهارمین کشور به اولین کشور تولید کننده تولیدات صنعتی تبدیل گردید تا جاییکه در سال 1894 این کشور یک سوم کل ظرفیت تولیدی دنیا را به خود اختصاص داد.

این ثروت عظیم اجتماعی که در دستان چند سرمایه دار قدرتمند تمرکز یافت حاصل استثمار وحشیانه کارگران امریکایی بود. فقر و محنت کارگران در دهه های 1880-1870 تشدید گردید. در این میان فشار عنان گسیخته و افزایش نرخ استثمار در شهر شیکاگو، محسوس تر از سایر شهر ها بود.

پس از آتش سوزی بزرگ در شیکاگو که تقریبا این شهر را به ویرانه ای تبدیل کرد، عملیات بازسازی آغاز شد. و در مدتی کوتاه پس از آن شیکاگو به مرکز تولید، حمل و نقل و امور مالی امریکا تبدیل گردید. در آن زمان سرمایه داران بنام و تاریخی امریکا نظیر مارشال فیلد، جرج پولمن، فیلیپ آرمور و سایرین مک کور میک در بخشهای مختلف اقتصاد شیکاگو سرمایه گذاری کردند.

رشد انفجاری اقتصاد امریکا به شکل تولید اضافی، بحران 1873 را به همراه آورد که تا سال 1879 ادامه یافت. پال آوریچ در کتاب بسیار ارزشمند خود بنام فاجعه میدان علوفه در این مورد مینویسد:

"دهها هزار نفر گرسنه بودند. در شهر هایی نظیر شیکاگو مرگ و میر ناشی از گرسنگی در حال افزایش بود. این امر نه تنها شامل افراد مجرد، بلکه خانواده ها را نیز دربر میگرفت. مردان و زنان بی خانمان در خیابانها بدنهای یافتن سرپناهی در راهرو ها سرگردان بودند. اینان قبل از اینکه در محلات کارگری، آشپزخانه های سوپ ایجاد شود در پارکها میخوابیدند. سال به سال بحران بدتر شد. حدود سال 1877 بنا به آمار، تعداد بیکاران در کشوری با جمعیت 45 میلیون، به سه میلیون نفر رسید. حدود 15 میلیون در حد خط فقر زندگی میکردند."

در چنین شرایطی بیکاران دست به تظاهرات میزدند. روزنامه های آن زمان این تظاهرات را "شورش نان" مینامیدند. تحت تاثیر چنین شرایطی شوالیه های کارگری در سال 1869 شکل گرفته بود. با ورود کارگران مهاجر اروپایی و از جمله آلمانی به جامعه امریکا به ویژه شیکاگو، ایده های سوسیالیسم و مارکسیسم و آنارشیزم مخاطبین بیشتری در بین کارگران امریکا پیدا میکرد.

رادیکال شدن کارگران نقطه اوج خود را در شیکاگو در رهبری آنارشیزستها و انجمن بین المللی کارگران یافت. در ادامه مطلب به این موضوع بازخواهیم گشت. اما پیش از آن باید به شرایط آن دوره بیشتر پرداخت تا زمینه های شکل گیری اول ماه مه روشن شود.

اعتصاب بزرگ راه آهن در سال 1877 شکاف بین سرمایه و نیروی کار را به روشنی نشان داد. شرکت بالیتور- اوهایو که در آن سالها مدیریت راه آهن را در دست داشت روز 17 ژوئیه اعلام نمود که قصد دارد 10 درصد از دستمزد کارگران راه آهن را قطع کند. کارگران که بر اثر بحران، فشار عظیمی را متحمل شده بودند در مقابل این زورگویی آشکار، دست به اعتصاب زدند و این حرکت چون حریق به سراسر کشور زبانه کشید. آوریچ در رابطه با این اعتصاب مینویسد:

"تا آن زمان امریکا شاهد چنین قیامی از سوی کارگران نبوده است، قیامی که سرسخت و تلخ بود. این قیام پس از خونریزی های زیادی منکوب گردید. پلیس محلی و شبه نظامیان وابسته به سرمایه داران قادر به سرکوب حرکت کارگران نشدند. برای اولین بار، نیروهای دولت فدرال برای سرکوب ناآرامی داخلی فراخوانده شدند. در جریان این سرکوب صدها کارگر کشته و صدها نفر دیگر زخمی شدند. به مدت یک هفته سر تیر روزنامه ها به اعتصاب اختصاص داده شد. واقعیت جدیدی در زندگی اقتصادی امریکا وارد شد. این اولین ستیز بزرگ بین سرمایه و نیروی کار بود. این اعتصاب منادی مسایل آینده بود." (پال آوریچ، فاجعه میدان علوفه، صفحه 26)

اعتصاب به مدت دو هفته ادامه یافت و به 17 ایالت سرایت نمود. در این اعتصاب، پارسون یکی از اعضای حزب کارگران که بعد ها به یکی از بانفوذترین شخصیت های آنارشیزست ها تبدیل شد در مقابل هزاران کارگر، دولت و سرمایه داران را مورد حمله قرار داد. پس از شکست



اعتصاب، وی دستگیر و در جلسه ای با حضور رئیس پلیس و سرمایه داران شهر تهدید به مرگ شد.

در طی همین اعتصاب بود که شهر شیکاگو به عنوان شهر مبارزه طبقاتی معروف گردید. مقاومت و سرسختی کارگران اعتصابی و بیرحمی بورژواها در سرکوب این اعتصاب، طبقات بالا و میانی جامعه را دچار نگرانی و هراس نمود تا جاییکه آنان دیگر به کارگران شهری به عنوان عناصر خطرناک نگاه میکردند. بورژواهای شهر در مجالس و محافل خود با ترس و دلهره این درگیریهای بیرحمانه را با کمون پاریس مقایسه میکردند. جورج شیلینگ یکی از رهبران سوسیالیستها از اتحادیه کارگران حلبی سازی پس از شکست اعتصاب نوشت: "اعتصاب 1877 آسمان زندگی صنعتی و اجتماعی ما را روشن ساخت... نفوذ ما به عنوان حزبی سوسیالیستی تا زمان اعتصاب بزرگ راه آهن، در شیکاگو و شهرهای دیگر بسیار محدود بود. این اعتصاب گوش شنوا را در بین عموم برای ما تضمین نمود. (*) بدنبال این اعتصاب سرمایه داران فوراً دست به کار تشکیل میلشهای رسمی شدند و حمل سلاح را از سوی کارگران ممنوع اعلام نمودند. در این سال سرمایه داران بزرگی نظیر مارشال فیلد و سایروس مک کورمیک به ساختن اسلحه های جدید برای مقابله با کارگران پرداختند.

در سال 1879 برای اولین بار بعد از جنگ داخلی، کاتر هریسون به کمک سوسیالیستها از حزب دموکرات به مقام شهردار شیکاگو انتخاب گردید. هریسون که با پشتیبانی 19 درصد آرای سوسیالیستها به مقام شهرداری رسیده بود برای راضی نگه داشتن آنها بعضی از مقامات دولتی را به سوسیالیستها واگذار کرد. وی برای اطمینان خاطر و نگهداشتن آنها برای انتخابات بعدی، در کمپین خود افسران پلیسی را به خدمت گرفت که مانع جلسات و گردهم آیی سوسیالیستها نگردند. قدرت گیری سوسیالیستها و اتحادیه های کارگری متعلق به آنان، موجب اختلاف کارگران شیکاگو و تجزیه فدراسیون به سه اتحادیه کارگری گردید که هر سه آنها سیاستهای خاص خود را دنبال نمودند. بخشی از کارگران بدنبال پایان دادن به سیستم کارمزدی بودند. بخشی از آنها تحت رهبری ساموئل گومپرز بدنبال بالا بردن استاندارد زندگی کارگران و ساعت کار کمتر رفتند. بخشی از کارگران هدف قدیمی جامعه آزاد آنارشیستها را دنبال نمودند. علیرغم اینکه کارگران تحت تاثیر گرایشهای مختلف وحدت تشکیلاتی و وحدت اراده نداشتند، سرمایه داران بشدت از اقدام قریب الوقوع کارگران برای درهم شکستن موقعیتشان دچار نگرانی شدند.

آنارشیستها برای منسجم کردن خود در سال 1883 انجمن بین المللی کارگران را بر روی خاکستر جنبش بیرمق سوسیالیسم انتخابانی شکل دادند. آنها در اولین کنگره خود بر روی سرنگونی دولت سرمایه داران از طریق قهر مسلحانه تاکید گذاشتند. با توجه به ریشه های عمیق آنارشیستهای امریکا در درون کارگران، آنارکوسندیکالیسم را که عمل مستقیم را علیه سرمایه در دستور کار خود قرار میدهد مورد حمایت قرار دادند. بنا به باور آنارشیستهای امریکا کارگران متشکل در سندیکاها انقلابی، نطفه جامعه آزاد و خودمختار کارگران را تشکیل میدهند.

در حول و حوش سال 1886، 2800 آنارشیست در 26 گروه مستقل متشکل بودند. نفوذ کلام و تاثیرات آنها بیش از تعداد عددی آنها بود. آنارشیستها روزانه 7 روزنامه با تیراژ 30000 نسخه پخش میکردند. آنها با برپایی جلسات سخنرانی و برگزاری گشت و گذار و گرامیداشت روز کمون حضور قابل ملاحظه ای در جامعه داشتند. بعلاوه آنها یکی از سه فدراسیون کارگری بزرگ را با خود همراه داشتند.

جنبش هشت ساعت کار در روز

باتوجه به تداعی شدن هشت ساعت کار در روز، با اول مه مه، اغلب بر این باورند که این خواست در امریکا برای اولین بار در سال 1886 در دستور کار سوسیالیستها قرار گرفت. در صورتی که خواست هشت ساعت کار نه از سوی سوسیالیستها و نه از سوی آنارشیستها، بلکه از سوی کارگرانی مطرح گردیده است، که در چهارچوب خود نظام سرمایه به مبارزه برخاسته اند. در امریکا برای اولین بار ایرا استوارت یک کارگر مکانیک با تاسیس اتحاد برای هشت ساعت کار این خواست را طرح و برای عملی ساختن آن اقدام نمود. اتحاد برای هشت ساعت کار در طی دو سال از بوستون شروع و در 16 شهر فعالیت خود را گسترش داد. کارگران کشتی سازی چارلزتون برای کوتاه کردن ساعت کار دست به اعتصاب زده و با موفقیت، هشت ساعت کار را در کشتی سازی معمول ساختند. بر اثر فعالیتهای اتحاد برای هشت ساعت کار نفوذ فعالین آن در بین کارگران افزایش یافت. اعتصاب کارگران کشتی سازی حتی مورد حمایت لینکلن رئیس جمهور امریکا قرار گرفت. کارگران کشتی سازی یکی از اعضای خود را به نام ادوارد راجرز در انتخابات پارلمانی در سال 1864 به پارلمان فرستادند. راجرز در پارلمان امریکا به کمک چند نماینده دیگر کمیته ای را برای کوتاه کردن ساعت کار تشکیل داد. این کمیته در سال 1864 گزارشی برای پیگیری این امر تهیه نموده و در اختیار پارلمان قرار داد. در همان سال کارگران کشتی سازی در ساوث بریج و نیو بدفورد برای کوتاه کردن ساعت کار دست به اعتصاب زدند. در کنار این اعتصابات، اعضای از اتحاد برای هشت ساعت کار در لوول و بوستون به عنوان اعضای شورای شهر انتخاب شدند. در آن روزها فعالین هشت ساعت کار این خواست را همسنگ لغو برده داری میدانستند. در همین رابطه وندل فیلیپس وکیل برجسته و فعال ضدبرده داری در سخنرانی های خود اعلام مینمود که با پایان دادن به برده داری نوبت به حق و حقوق کارگران خواهد رسید. علیرغم قبول هشت ساعت کار در بعضی از شهرهای ایالات مختلف در امریکا، سرمایه داران خصوصاً در مقابل این خواست مقاومت میکردند. بحران مجدد در سال 1884 به نارضایتی هر چه بیشتر کارگران دامن زد. روزنامه آلمانی زبان آزادی که متعلق به آنارشیستها بود، مرتب تکرار میکرد: "باوجود افزایش سود برای سرمایه داران آنها کارگران را بیکار و دستمزد ها را کاهش میدهند و خود در آسایش و وفور نعمت زندگی میکنند." کارگران در مقابل تعدیات سرمایه دست به مقاومت زدند تا جاییکه اعتصاب به امری متداول تبدیل گردید. اغلب این اعتصابات با هجوم وحشیانه پلیس و شبه نظامیان سرمایه داران روبرو گردید. در ماه می 1885 زمانیکه اعتصاب معدنچیان سنگ از سوی شبه نظامیان سرکوب گردید، آنارشیستها فراخوان مسلح شدن کارگران و آموزش ساختن بمب دستی را دادند. شیکاگو تربیون از زبان یکی از گزارشگران خود در این روزنامه نوشت که: "لوسی پارسونز همسر آلبرت پارسونز در جلسه آنارشیستها فراخوان انهدام سرمایه داران را داده است و از کارگران خواسته است که جنگ را باید به محلات ثروتمندان کشید." در سال 1885 کارگران اتوبوس شهری دست به اعتصاب زده و حمل و نقل را در سطح شهر متوقف ساختند. رئیس پلیس شهر، جان بونفیلد در جریان این اعتصاب 400 پلیس را برای سرکوب این اعتصاب به خیابان آورد. در پایان سال 1885 خیابانهای خونین شهر شیکاگو مملو از نفرت طبقاتی بود. بین سالهای 1885 تا 1887 خواست هشت ساعت کار به خواست اکثریت کارگران امریکا و خصوصاً شیکاگو تبدیل شد. کارگران انتظار داشتند روز اول مه 1886 این خواست در سراسر کشور به رسمیت شناخته شود. در فاصله یکسال از 1885 تا 1886 هزاران کارگر در تشکلهای مختلف گردهم آمدند. تعداد اعضای شوالیه های کارگری از 2000 نفر به 27000 نفر افزایش یافت. تعداد اعضای اتحادیه کارگری (اتحادیه ای که بعد ها به فدراسیون کار امریکا تغییر نام داد) به 30000 افزایش یافت. 16000 نفر از کارگران به تشکل کارگری وابسته به آنارشیستها پیوستند. در همان حال اکثریت عظیم کارگران در شیکاگو عملاً خود را برای اعتصاب، پشتیبانی و دفاع از هشت ساعت کار آماده میکردند.



در این میان عامل دیگری بدبینی کارگران را گسترش داد. همانطور که قبلا اشاره شد هریسون پس از انتخاب به شهرداری شهر به کمک سوسیالیستها رئیس و افراد پلیس شهر را از میان کسانی انتخاب کرده بود که کمتر مزاحم فعالیت سوسیالیستها بشوند. سرمایه داران با توجه به اینکه تصمیم داشتند در صورت وقوع بحرانی دیگر دستمزد ها را کاهش دهند، هریسون را تحت فشار گذاشتند تا جان بونفیلد را که به سنگدلی و سخت گیری مشهور بود به ریاست پلیس شیکاگو بگمارد. بونفیلد در سال 1885 به عنوان پازرس پلیس در جریان اعتصاب کارگران اتوبوس شهری مقبولیت خود را برای سرمایه داران ثابت کرده بود. کارگران متشکل ماهر که تا آن زمان در اتحادیه های صنفی متشکل شده بودند برای بهره گیری از حمایت کارگران غیرماهر به سوی شوالیه های کارگری روی آوردند.

با وجود اینکه از نظر آنارشیستها دست یابی به هشت ساعت کار غیرانقلابی و سازشکارانه به نظر میآمد، آلبرت پارسون و آگوست اسپیز کارگر آلمانی از کارگران بانفوذ انرژی خود را برای این خواست معطوف ساختند. در اینجا نیز یک تفاوت بین کارگران تحت نفوذ آنارشیستها با سایر گرایشات درون کارگران وجود داشت. کارگران ماهر با گرایشات صنفی و اکثریت کارگران متعلق به شوالیه های کارگری افق خود را محدود به جنبش هشت ساعت کار نمودند. 16000 کارگر متمایل به آنارشیستها به جای خواست هشت ساعت کار خواهان 10 ساعت دستمزد در مقابل هشت ساعت کار شدند. اینان بر این باور بودند که با طرح این خواست و عدم پذیرش آن از سوی بورژوازی، اعتراض کارگران را در جهت انقلاب تقویت کنند. بنا براین اتحادیه کارگری مرکزی، تحت نفوذ آنارشیستها، فراخوان به اعتصاب مسلحانه برای هشت ساعت کار داد.

آنارشیستها و کارگران متمایل به آنها تحت تاثیر جوهان موسست بودند. جوهان موسست در سفر خود به آمریکا بخش وسیعی از محلات کارگری را زیر پا گذاشته و با ارائه سخنرانیهای آتشین و با اعتماد بنفس کامل اعلام نموده بود که تنها با یک انقلاب اجتماعی میتوان از شر "حیوان مالکیت" رها شد. وی بارها در مقابل کارگرانیکه از پلیس و قدرت سرکوب سرمایه داران شکایت کرده بودند اعلام نموده بود که ما باید مدارس شیمی و بمب سازی خودمان را داشته باشیم و در اعتصابات با تکیه بر سلاح خود از خودمان دفاع کنیم. موسست با تاثیر گرفتن از پتر کروپتکین به یک مدافع سرسخت و پرحرارت آنارشیسم-کمونیسم تبدیل شده بود.



جوهان موسست، آنارشیست برجسته

از اوایل بهار 1886 مساله هشت ساعت کار به عنوان وسیله ای برای بهبود شرایط زندگی به مشغله اکثریت کارگران آمریکا تبدیل شد. اعتصابات و ناآرامیهای کارگری به درجه ای رسید که اغلب مورخین آمریکایی آن را "تحول بزرگ" مینامند. در این میان، همانطور که اشاره شد، شیکاگو به مرکز ثقل مبارزه کارگران تبدیل گردید. در روز اول ماه مه سال 1886 در این شهر 60000 کارگر دست از کار کشیدند. در شیکاگو بر اثر احساس خطر از یک انفجار اجتماعی 50000 کارگر به خواست هشت ساعت کار دست یافتند. در ماه آوریل شورای شهر شیکاگو هشت ساعت کار را برای کارگران شهرداری به رسمیت شناخت. روز اول ماه هزاران کارگر با پلاکاردها و پرچمها به رژه پرداختند.

در حالیکه در روز های قبل کارگران لحظه به لحظه به فعالیت و بسیج نیرو های خود مشغول بودند، روز اول می، 60000 کارگر دست از کار کشیدند. در سراسر آمریکا بین 20000 تا 340000 کارگر دست به اعتصاب زدند. در شهر شیکاگو کارفرمایان برای 47000 نفر از کارگران هشت ساعت کار را قبول نمودند. شهر شیکاگو در حالیکه منتظر طوفان بود، 80000 کارگر که در راس آنها آلبرت پارسون و لوسی پارسون و اعضای انجمن بین المللی کارگران در حرکت بودند تا خیابان میشیگان دست به یک راهپیمایی زدند.

در همان حال در بعضی از کارخانه ها شرایط ملتهب و نگران کننده بود زیرا هنوز بخشی از سرمایه داران در مقابل این خواست مقاومت میکردند. اوضاع در کارخانه ماشین آلات دروگری مک کورمیک نگران کننده بود. صاحب این کارخانه سایروس مک کورمیک در مقابل تهدید اعتصاب از سوی کارگران، در کارخانه را بر روی آنها بسته و به جای آنان اعتصاب شکن استخدام کرده بود. سایروس برای مقابله با کارگران 400 نفر پلیس به کارخانه آورده بود تا از اعتصاب شکنان در مقابل اعتصابیون حمایت کنند. زمانیکه اعتصاب شکنان وارد کارخانه شدند، اعتصابیون برای استماع سخنرانی آلبرت پارسون و مایکل شوایب تجمع کرده بودند. در این کارخانه حتی کارگران غیر متشکل نیز به عنوان همبستگی کار را تعطیل کرده بودند. سایروس برای فریب کارگران هشت ساعت کار را قبول نمود ولی حاضر نشد در مقابل اعتصابیون عقب نشینی کند.

دو روز بعد درگیری بین کارگران اعتصابی و اعتصاب شکنان فضای ملتهب موجود را به اوج خود رساند.

بعد از ظهر روز سه می در حالیکه آگوست اسپیز در جمع چندین هزار کارگر سخنرانی میکرد، صدای آژیر کارخانه پایان شیفت را اعلام نمود. اعتصابیون برای متقاعد کردن اعتصاب شکنان با کلماتی هجو مانند با آنان به گفتگو پرداختند. یک ماشین پلیس همراه با 75 نفر در حمایت از اعتصاب شکنان وارد میدان شدند. درگیری بین اعتصابیون و پلیس شروع شد. کارگران در دفاع از خود مجبور شدند به سوی پلیس و ماشین آنان سنگ پرتاب کنند. پلیس بدون اخطار به روی کارگران آتش گشود و در نتیجه دو کارگر جان خود را از دست دادند.

آگوست اسپیز همان شب با شرح درگیری بین کارگران و پلیس و کشته شدن دو نفر، اعلامیه ای منتشر کرد و طی آن کارگران را به مسلح شدن دعوت نمود. عصر روز سوم می، 2500 نسخه از آن در محلات کارگر نشین پخش شد. اطلاعاتی دیگری با همان مضمون به زبان آلمانی، در محلات کارگری آلمانی نشین پخش شد. در این اعلامیه ها از کارگران دعوت شده بود که انتقام قتل وحشیانه کارگران را از دولت، حیواناتی که به شکل انسان بر آنان حکومت میکنند گرفته و آنها را از بین ببرند. بعدا مشخص شد که اسپیز برای دفع توطئه دولت و کارفرمایان عمدا کلمه انتقام را از این اعلامیه حذف کرده بود.



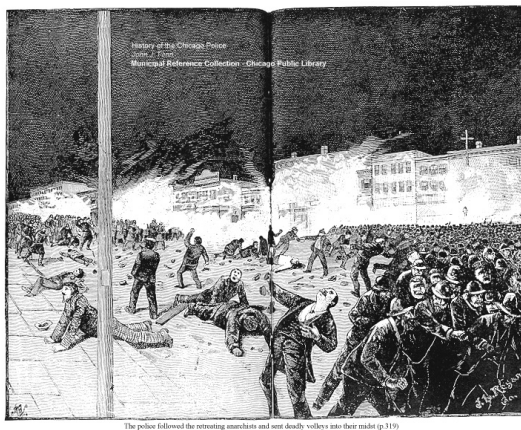
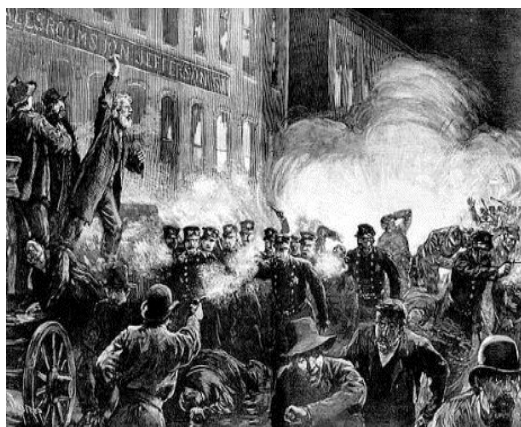
همان شب یک گروه مستقل آنارشویستها در تالاری که دولت از آن برای جمع کردن مواد غذایی برای بیکاران استفاده میکرد، جلسه ای برگزار کرد. این گروه که با روشهای اتحادیه های کارگری مخالف بود، به هیچ وجه سازش با سرمایه داران و کارفرمایان را نمی پذیرفت. در این جلسه، پس از قرائت اطلاعیه اسپیز قرار گذاشته شد برای ادامه مبارزه عصر روز چهارم می گردهم آیی در میدان علوفه ترتیب داده شود. این گروه تصمیم گرفت در صورت ادامه خشونت پلیس، سیمهای ارتباطی تلفن را قطع نموده و مسلحانه در مقابل پلیس بایستد. شواهد تاریخی در این مورد خاص نیز نشان میدهد که کارگران نقشه ای از قبل برای چنین عملی نداشتند.

انفجار بمب و وحشیگری خونین دولت و پلیس

گردهمایی عصر روز چهارم می 3000 کارگر را دور هم جمع نمود. ابتدا اسپیز به سخنرانی پرداخت. وی در ضمن سخنرانی خود با اشاره به تظاهرات میدان علوفه تاکید نمود که این گردهمایی، تظاهراتی آرام و به منظور نشان دادن نارضایتی کارگران برگزار شده است. سپس آلبرت پارسون به سخنرانی پرداخت. در این گردهمایی لوسی و دو فرزند آنان نیز همراه آنها بود. هریسون شهردار شهر همراه با بونفیلد رئیس پلیس نیز در آنجا حضور داشتند. آنها هر دو پس از مکالمه کوتاهی به این نتیجه رسیدند که این گردهمایی آرام و بدون دردسر بوده و به همین خاطر قصد ترک آن را داشتند. بونفیلد رئیس پلیس با ارزیابی از موقعیت افراد پلیس ذخیره را که در اطراف این گردهمایی تجمع کرده بودند مرخص نمود. چند دقیقه بعد دو تن از کارآگاهان پلیس به بونفیلد مراجعه کرده و گزارش کردند که لحن سخنرانیها تحریک کننده است. در همان حال باران شدیدی باریدن گرفت. با شدت یافتن باران تعداد کارگران در صحنه به 300 نفر رسیده بود. در این زمان پارسون پیشنهاد نمود که سخنرانیها را به اتمام رسانده و برای ادامه آن در یکی از تالارهای شهر گرد هم آیند. اینجا حدود 300 پلیس شهر به حالت آماده باش درآمدند. یکی از فرماندهان پلیس همراه 180 نفر از افراد خود وارد میدان شده و از کارگران خواست متفرق شوند. سومین سخنران ساموئل فیلدن در آن لحظه آماده سخنرانی میشد. ساموئل رو به فرمانده پلیس اعلام نمود که این یک گردهمایی آرام است. زمانیکه فرمانده پلیس دستور خود را تکرار کرد، ساموئل در جواب گفت ما الان میرویم.

در آن لحظه کارگران و پلیس یکمرتبه شاهد چیزی نورانی شدند. یک بمب دست ساز در میان افراد پلیس منفجر شد. در این لحظه افراد پلیس که به شدت دستپاچه شده بودند اسلحه های کمری خود را بیرون کشیده و به مدت سه دقیقه به میان جمعیت کارگران شلیک کردند. پیاده روهای خیابان پر از زخمی و کشته شده گان کارگر گردید. در این تیراندازی 8 کارگر کشته و 40 نفر از آنان بشدت زخمی شدند. در آن زمان روزنامه های دولتی و سرمایه داران هیچ اشاره ای به کشته و زخمیهای کارگران نکردند.

در جریان انفجار بمب یک پلیس به نام ماتیث دگان بشدت زخمی شد و 66 پلیس دیگر جراحاتی برداشتند. پس از چند روز از گذشت این واقعه 3 پلیس بر اثر جراحات مردند. در مجموع 6 پلیس کشته شدند. بعد ها در جریان دادگاه مشخص گردید سه تن از افراد پلیس از سوی افراد خود پلیس بر اثر دستپاچگی زخمی گریه بودند. یک کیوسک تلفن که پس از درگیری کارگران از طرف پلیس به محلی دیگر منتقل شد نشان داد که کیوسک پر از پوکه فشنگهایی بوده که از سوی پلیس به کارگران شلیک شده بود.



ترس، دلهره و انتقام کور بر سراسر جریان حیاتی طبقه بورژوا سایه انداخت. مطبوعات با خشم تمام با قلب حقایق تلاش کردند که به افکار عمومی بقبولانند که این حرکتی حساب شده از سوی آنارشویستها انجام گرفته است. آنها چنین وانمود کردند که کارگران به سوی پلیس آتش گشوده و پلیس در دفاع از خود مجبور به تیراندازی گردیده است. روزنامه های بورژوازی صراحتا اعلام نمودند که برای نجات جامعه نباید نسبت به قاتلین حافظان نظم ترحم نشان داده شود. پایای تبلیغات زهرآگین مطبوعات بورژوازی شوالیه های کارگری روز 8 می 1886 در نشریه خود اعلام نمود که آنارشویستها و هواداران آنها چیزی بیش از حیوانات وحشی نیستند و جامعه حق دارد از خود دفاع کند. شوالیه ها در آن مقطع عملا از ترس انتقام جویی بورژوازی، دستپاچه چنین نوشته ای را در نشریه خود به چاپ رساند ولی بعد ها از این موضع عقب نشست.

مطبوعات بورژوایی اعم از راست و چپ به نوعی فضا را برای سرمایه داران و پلیس آماده نمود. پلیس با استفاده از فضای ایجاد شده از سوی مطبوعات، صد ها تن از آنارشویستها، سوسیالیستها و کارگران را دستگیر و برای گرفتن اعتراف به طرز وحشیانه آنان را شکنجه نمود. علیرغم شکست بعضی از اعتصابات، بخشهایی از کارگران به خواست هشت ساعت کار در روز دست یافتند. در همان حال سرمایه داران شیکاگو برای درهم کوبیدن آنارشویسم 100000 دلار برای گسترش تعداد افراد پلیس و بالا بردن حقوق آنان جمع آوری کردند

در روز پنج ژوئن هیئت منصفه دست چین شده از سوی بورژوازی، 31 تن از آنارشویستها را مجرم شناخت و نهایتا هشت نفر از آنها را محاکمه نمود. بدین طریق آلبرت پارسون، آگوست اسپیز، ساموئل فیلدن، آدولف فیشر، لوئیس لینگ، اسکار نیبه، و مایکل شواب به دادگاه سپرده شدند. آنها برجسته ترین و فعالترین آنارشویستهای شیکاگو بودند. بورژوازی برای انتقام گرفتن از کارگران این افراد را به عنوان رهبران شورش معرفی کرد. در حالیکه چه در گذشته و چه در حال حاضر آنارشویستها رهبر ندارند و با هرگونه اتوریته ای از بالا مخالف بوده اند. انفجار بمب فرصتی را برای حاکمیت فراهم نمود که این افراد ضد نظم بورژوازی را بطور فیزیکی حذف کند.



از بیدادگاه بورژوازی تا حلق آویز کردن مبارزان راه آزادی کارگران

دادگاه مبارزین کارگران در شهری که همه استثمارگران تشنه انتقام بودند برگزار گردید. بورژوازی حتی قبل از برگزاری بیدادگاه فرمایشی تصمیم خود را گرفته بود. قاضی دادگاه جوزف گری در همه مراحل دادرسی به بازپرس پرونده و دادستان دولت، جولیوس گرینل فرصت این را داد که پرونده متهمان را سنگین و سنگین تر سازد.

دادستان دولتی برای محکوم ساختن متهمین ابتدا تلاش کرد با کمک گرفتن از شاهدان عینی حکم محکومیت از سوی دادگاه را تضمین کند. او در ابتدا اعلام نمود که بمب از سوی اسپیز و شواب به محل تجمع پلیس پرتاب شده است. زمانیکه دادستان موفق به اثبات این امر نگردید، موضوع را عوض نمود. او اعلام نمود با وجود اینکه زمان پرتاب بمب این دو نفر در آن گردهمایی حضور نداشتند بمب بخاطر تحریکات فیشتر، انگل و لینگ که در جلسه سوم می حضور داشتند پرتاب شده است. دادستان حتی با جعل واقعیات قادر نشد ارتباط این افراد را با گردهمایی میدان علوفه ثابت کند. وکیل متهمین با اشاره به اینکه فرد پرتاب کننده بمب مشخص نیست، گفت: نمیتوان این افراد را به این امر متهم ساخت.

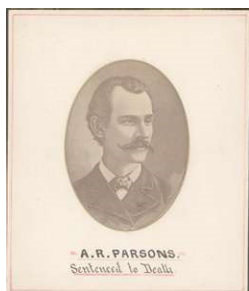
شده گان، به استدلال سردبیر روزنامه شیکاگو، ملوین استون اشاره نمود که تشویق متهمان به خشونت انقلابی و اظهارات تحریک آمیز برای اثبات اتهام کافی است. وکیل متهمان در جواب دادستان اعلام نمود که چون هیچکس فرد پرتاب کننده را نمیشناسد ممکن است این فرد اصلاً آنارشیکست نباشد. وی اعلام نمود فرد مزبور میتواند عامل پلیس باشد. این فرد ممکن است بدلیل انتقام شخصی برای کشتن پلیس اقدام به این کار کرده باشد. قاضی دادگاه در انتهای جلسه اعلام نمود اگر متهمان بطور فردی کسی را مأمور این کار کرده باشند و یا از ارتکاب چنین قتلی حمایت کرده باشند مجرم هستند. تحت تاثیر و هدایت قاضی دادگاه هیئت منصفه ساعت 2:50 دقیقه روز 19 اوت به دادگاه برگشته و اتهامات وارده بر متهمان را تایید نمودند. ناگفته نماند اکثریت اعضای هیئت منصفه را نمایندگان بورژوازی و خرده بورژوازی از قبیل کارمندان دولتی و مشاغل خصوصی تشکیل میدادند.

حکم جنایتکارانه دادگاه به نفرت عمیقی در میان توده های کارگر دامن زد. در جریان برگزاری یک مجمع عمومی از سوی کارگران متعلق به شوالیه های کارگری، عمل دادگاه و مداخله بونفیلد را در جریان گردهمایی میدان علوفه بشدت محکوم کرد. نفرت کارگران از حکم دادگاه به حدی آشکار بود که فردی چون ساموئل گوپرز که ریاست اتحادیه های کارگری را به عهده داشت مجبور گردید اعلام کند که حکم دادگاه غیرعادلانه و بر اساس نفرت طبقاتی صادر گردیده است.

پس از این واقعه دادگاهها با توسل به قانون، کارگران اعتصابی را به سرکار بازگرداندند. در این مرحله بخش اعظم کارگران دریافتند که محاکمه آنارشیکستها یک سلسله از اقدامات بورژوازی برای درهم شکستن مقاومت کارگران و علیه هشت ساعت کار بوده است. یکروز پس از اعلام حکم، شیاگو اکسپرس در سرمقاله خود نوشت: "بخش وسیعی از کارگران بر این باورند که پرتاب بمب کار آنارشیکستها نبوده بلکه کار فردی غیرمسئول برای درهم شکستن جنبش هشت ساعت کار بوده است."

جورج شیلینگ دوست نزدیک و صمیمی پارسون برای نجات محکومین به یک کمپین وسیعی دست زد. در مدت چند ماه طوماری به امضای 100000 نفر در شهرهای مختلف جمع گردید. علیرغم تلاش کارگران و بخشی از افسار زحمتکش جامعه دادگاه ایلینویز و دادگاه عالی امریکا حکم صادره از سوی دادگاه شیکاگو را تایید نمود. در سال 1887 بیوگرافی کامل محکومین از سوی دوستان و کارگران نزدیک به آنان تهیه و منتشر شد و شخصیت این دسته از کارگران مبارز به جامعه شناسانده شده و بیگناهی آنها در مقابل وجدان میلیونها انسان ثابت گردید.

علیرغم همه اینها، اسپیز، پارسون، لینگ و انگل از استیناف و نوشتن نامه به فرماندار جهت بخشودگی امتناع کردند. پارسون بخاطر امریکایی بودنش نسبت به بقیه محکومین همدردی بیشتری را به سوی خود جلب کرد. این انسان شجاع برخلاف توصیه اطرافیان در رابطه با تقاضای بخشش از سوی فرماندار اوگلسبی نامه ای به وی نوشت. وی در این نامه از فرماندار خواست نه تنها وی بلکه همسر و فرزندانش را اعدام کنند زیرا آنها نیز در آن روز در گردهمایی کارگران حضور داشتند.



بعضی از عناصر روشنفکر خود بورژوازی از اجرای چنین حکمی نگران بودند. آنها بر این باور بودند که اعدام این افراد زمینه را برای گسترش و مقبولیت آنارشیکسم در بین کارگران فراهم خواهد ساخت. در این بین بعضی از این افراد به فرماندار مراجعه نموده و نگرانیهای خود را با وی در میان گذاشتند. اوگلسبی فرماندار شهر در جواب نگرانیهای این دست از سرمایه داران و روشنفکران متعلق به این طبقه اعلام نمود که اگر افراد بانفوذ آنها برای نجات متهمان اقدام کنند میتواند حداقل 4 نفر از آنان را شامل عفو عمومی سازد.

مذاکرات، لیمان گیگ، یکی از بانکداران شهر تعدادی از سرمایه داران و سیاستمداران بورژوازی را به جلسه ای دعوت نمود. در این جلسه لیمان اعلام نمود که قانون تصمیم خود را در مورد این آدمها گرفته است اما توجه داشته باشید که مرگ اینان به عنوان شهادت کارگران، برای ما خطرناک تر از زنده ماندنشان خواهد بود و نفرت طبقاتی را بیش از پیش دامن خواهد زد. در حالیکه بورژواهای شهر بر سر پیشنهاد لیمان به بحث و گفتگو مشغول بودند مارشال فیلد یکی از بانفوذترین سرمایه داران شهر بیخاست و اعلام نمود که این افراد باید به دار آویخته شوند. فیلد سپس گرینل، دادستان شهر را برای سخن گفتن دعوت نمود. گرینل با یک سخنرانی قوی و آتشین همه بورژواهای حاضر در جلسه را تحت تاثیر قرار داد. بدین ترتیب همه به حلق آویز کردن متهمان رضایت دادند.

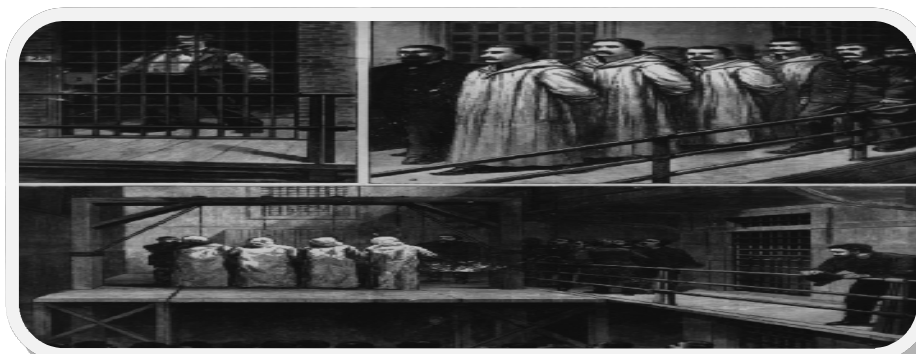


بدنبال تقاضای استیناف از سوی فیلدن و شواب، فرماندار شهر حکم اعدام آنها را به حبس ابد تقلیل داد. نیه قبلا از سوی دادگاه به 15 سال زندان محکوم شده بود. شب همانروز لوئیس لینگ به کمک بمب دستی که بصورت مخفیانه به زندان آورده شده بود دست به خودکشی زد. لوئیس یکی از پرشورترین و در عین حال کم تجربه ترین افراد از متهمین قربانی سرمایه بود. وی در زمان خودکشی تنها 23 سال داشت.

روز 11 نوامبر 1887 آلبرت پارسون، آگوست اسپیز، جورج انگل و آدولف فیشر با روحیه ای قوی و در کمال آرامش خود را برای روبرو شدن با مرگ آماده کردند. بورژوازی از ترس حمله آنارشئیستها و اعتراض کارگران 300 نفر از افراد پلیس را در اطراف زندان به حالت آماده باش درآورد. اقدامات امنیتی بورژوازی تنها به این محدود نمانده بود. برای سرکوب احتمالی هرگونه اعتراضی دو هنگ میلیشیای شهر در اطراف شهرداری دست به تجمع زده بودند. لوسی پارسون همسر آلبرت وفرزندانش برای آخرین دیدار به زندان مراجعه نمودند ولی مسئولین زندان آنها را دستگیر و در یکی از سلولها زندانی ساختند.

نیمه های شب چهارتن از فرزندان رشید کارگران به دار آویخته شدند. بنا به اظهارات شاهدان عینی، برای زجرکش کردن متهمان، آنها را بین 7 تا 8 دقیقه بر بالای دار نگه داشتند در حالیکه هنوز زنده بودند. پارسون آخرین کلامش را اینگونه بر زبان آورد: "بگذار صدای مردم شنیده شود." فیشر موقع رفتن بر بالای دار فریادزد: "این شادترین لحظات زندگی من است." انگل با صدایی رسا و روشن اعلام نمود: "زنده باد آنارشئیسم." اسپیز در کمال خونسردی گفت: "زمانی خواهد رسید که سکوت ما قوی تر از صدایی خواهد بود که امروز شما آن را خفه میکنید." (دفاعیات و سخنرانی متهمان می 156 صفحه است و باید در فرصتی ترجمه شود.)

روز بعد 20000 کارگر برای گرامیداشت و وداع با قربانیان سرمایه، در پشت تابوت آنان گردآمدند. شهردار جدید، جان روشه اعلام کرده بود که نباید در این مراسم شعار داده شود و یا سرودی انقلابی خوانده شود. در این روز 200000 نفر در سکوتی عمیق چهار انسان از خود گذشته را با چشمانی پر از اشک تا ایستگاه راه آهن و گورستان والدهایم مشایعت کردند. آنارشئیستها این روز را روز "جمعه سیاه" نامگذاری کردند.



بهره برداری از کارگران قربانی و ریاکاری فرصت طلبان

پس از دستگیری افراد بانفوذ آنارشئیستها، روسای اتحادیه های کارگری به جای تشدید مبارزه برای آزادی آنان و خواست هشت ساعت کار در روز، به آنارشئیستها و رادیکالیسم کارگران حمله نموده و آنها را در مطبوعات خود محکوم کردند. آنها به جای مبارزه با سرمایه داری، عملا در خدمت سرمایه و علیه کارگران وارد عمل شدند. ساموئل گومپرز، یکی از مبتکرین چنین خیانت تاریخی بود. وی یکی از کسانی بود که با حمایت بورژوازی امریکا سالهای سال در مقام ریاست فدراسیون کار امریکا ضربات سختی بر کارگران رادیکال وارد نمود. ساموئل کسی بود که بعد ها در ضدیت با کارگران صنعتی جهان سنگ تمام گذاشت و با حمایت بورژوازی در جنگ جهانی اول هرگونه اعتصابی از سوی کارگران را در اتحادیه های کارگری امریکا ممنوع نمود و نهایتا از سوی رئیس جمهور امریکا ویلسون به نمایندگی از این کشور در سازمان جهانی کار خدمت نمود. گومپرز زمانی که احساس کرد خطر کارگران رادیکال را پشت سر گذاشته است، در سال 1889 در نامه ای به بین الملل دوم به رهبری انگلس که در پاریس تشکیل شد، پیشنهاد نمود که روزی را برای رسیدن به خواست هشت ساعت کار در دنیا در نظر بگیرند. بنا به پیشنهاد گومپرز انترناسیونال دوم، اول ماه مه 1890 را به عنوان روز تظاهرات جهانی برای هشت ساعت کار در روز اعلام نمود.

سوسیال دموکراسی نیز در قبال سرکوب خونین بورژوازی و اعدام متهمان، موضع بهتری از رفرمیستها نداشت. سوسیال دموکراتها (مارکسیستهای آن زمان) موضعی دو پهلو گرفتند. آنها، هم آنارشئیستها و هم حکم دادگاه را محکوم نمودند. در آن زمان آگوست بیل که در پارلمان آلمان کنار نمایندگان بورژوازی لم داده بود، یک روز بعد از به دارآویختن آنارشئیستها، به انگلس نوشت: "در شیکاگو مراسم اعدام بطرز ناپسندی اجرا شد. این جنایت بهترین عواقب را برای جنبش خواهد داشت. این امر آنارشئیستها را سر عقل آورده و دولت طبقاتی را به عریان ترین شکلش به کارگران نشان داده و توهمت آنها را از بین خواهد برد. اگر وقایع بسرعت پیش رود، چنین افراط هایی باید رخ دهد."

تحت تاثیر چنین مواضع دوپهلویی، روزنامه سوسیال دموکرات ارگان غیر رسمی حزب سوسیال دموکرات آلمان نیز ضمن آوردن گزارشاتی از دستگیری، محاکمه و اعدام آنارشئیستها بدین نتیجه پراگماتیستی رسید که جنبش هشت ساعت کار پس از اتفاقات اخیر به یک مساله جهانی برای کارگران تبدیل خواهد شد. در آن زمان در محافل مارکسیستها و در مراودات بین خودشان نه تنها در مقابل این جنایت آشکار بورژوازی تاثیری نشان نمیدادند بلکه از این امر خوشحال بودند. آنها با سبک سنگین کردن اوضاع، نهایتا به این نتیجه میرسیدند که یکی از رقبای اصلی شان تضعیف گردیده است.

حکومت شورایی تنها شکل حکومت کارگری است



در این میان تنها یک کارگر کمونیست از ابتدا تا انتها سرسختانه در مقابل همه دورویان تاریخ ایستاد. ژوزف دتسکین بنا به دعوت آنارشپیستها، پس از دستگیری این افراد، خود سردبیری سه نشریه آنان را به عهده گرفت و با حرارت تمام از آنها دفاع نمود. ژوزف جزو اولین بنیانگذاران انجمن بین المللی کارگران بود که مستقل از مارکس، خود به کشف دیالکتیک نایل آمد. مارکس در اولین جلسه انجمن وی را به عنوان فیلسوف کارگران به جلسه معرفی کرد. دتسکین در دفاع از آنارشپیستها تا جایی پیش رفت که صدای اعتراض سوسیال دموکراتها از هر طرف بلند شد. آنها در نامه های متعددی از انگلس خواستند علیه دتسکین موضع بگیرد. انگلس در جواب این افراد، دویپلو به این مساله اشاره کرد. وی به سوسیال دموکراتها توصیه نمود که این دوران گذار است و به این سادگی نمیتوان در مقابل دتسکین موضع گرفت. دتسکین که از تحركات سوسیال دموکراتها در محافل خود مطلع بود اعلام نمود که "ممکن است در بین صفوف آنارشپیستها افرادی خشمگین و خشک مغز پیدا شود، اما در صفوف خود سوسیالیستها به وفور آدمهای بزدل وجود دارد، به همین سبب من به هر دو به یک اندازه اهمیت میدهم. دتسکین در 9 آوریل 1888 در مقابل هجویات حزب سوسیالیست کارگری آمریکا نوشت: "من هنوز هم در رابطه با موضع خودم در مقابل آنارشپیسم راضی هستم و بر این باورم که از طریق آنارشپیسم کارهای خوبی انجام داده ام."

بخاطر پرهیز از طولانی شدن این نوشته، شناساندن گرایشات مختلف درون کارگران، بیوگرافی فعالین و دست اندرکاران خلق اول ماه مه، دفاعیات و سرنوشت این روز در مقاطع مختلف تاریخی را باید به فرصت دیگری واگذار کرد. در اینجا تنها میتوان از خلال حرکات اعتراضی، پیام روشن این روز را مرور کرد. پیام اول ماه مه تنها به هشت ساعت کار محدود نیست. پیام اول ماه مسابقه با بورژوازی برای ورود به پارلمان آنها نیست. پیام اول ماه سازش با گرایشات مبارزه در چهارچوب سرمایه نیست. پیام اول ماه دست بردن به ریشه و سلب مالکیت خصوصی برای ایجاد دنیای عاری از استثمار و اتوریته در هر شکلی است.

در طی یک قرن، این پیام در زیر آواری از تحریفات از سوی خود بورژوازی و انواع چپ مدفون گردیده است. وظیفه ما بازگویی و انتقال تجربه تاریخی کارگران به شکل مثبت و منفی آن و بیرون کشیدن حقایق از زیر همه کثافتاتی است که بنام کارگران بخورد کارگران داده شده است. به امید اینکه عاشقان حقیقت و کسانی که چشم به مبارزه طبقاتی کارگران دارند دست در دست هم، بر گوشه های تاریک تاریخ این مبارزه، روشنایی افکنند.

زیر نویس:

* (وی یکی از رهبران حزب کارگران آمریکا بود. این حزب از دو گرایش عمده تشکیل میشد. گرایش مارکسیستی که تحت تاثیر انگلس بود. این گرایش سوسیالیستها را تشویق مینمود که از طریق کاندید شدن به مقامات دولتی دست پیدا کنند. گرایش دیگر تحت تاثیر آموزشهای لاسال بود که هر نوع اعتصابی را مضر میدانست و گسترش تعاونی را تبلیغ میکرد. جورج شلینگ تحت تاثیر گرایش اول در سال 1893 از سوی فرماندار ایلینویز به مقام هیئت مدیره کمیسیون کارگری منصوب گردید.

منابع:

1. Schneirov, *Labor and Urban Politics*, 277-79; *Chicago Times*, Jan. 20, 1889.
2. Harry Barnard, *Eagle Forgotten: The Life of John Peter Altgeld* (Secaucus, N. J.: Lyle Stuart, 1938), 183-235.
3. Ibid., 236-49; Lindsay's poem is on the frontispiece of Barnard's book.
4. Lucy Parsons' life is discussed in Carolyn Ashbaugh, *Lucy Parsons, American Revolutionary* (Chicago: Charles H. Kerr, 1976); her actions in the 1930s are discussed in Green, *Death in the Haymarket*, 305-10; on the further development of anarchism following Haymarket see Nelson, *Beyond the Martyrs*, 201-42.
5. Quoted in Avrich, *Haymarket Tragedy*, 454-55; in his conclusion Avrich emphasizes the deficiencies of anarchism as a movement, see esp. 454.

Short List of Suggested Documents

Compiled By Richard Schneirov, Indiana State University

Online Documents

Published documents from the trial and appeals, autobiographies of Parsons and Spies, Gov. Altgeld's pardon message, broadsides, and pictures of banners, wood engravings, prints, photographs etc. are available in the [CHS digital collection](#).

Article on virtues of dynamite from [Alarm](#). Full text is in the scroll down box on the right side.

Article on anarchy from the [Alarm](#), August 22, 1885. Full text is in the scroll down box on the right side.

Albert Parsons, "What is Anarchy?" at [The Lucy Parsons Project](#).

"The Principles Of Anarchism: A Lecture by Lucy E. Parsons" from [the Lucy Parsons Center](#).

Speeches of the convicted anarchists in court available in [CHS digital collection](#).

Altgeld's pardon message is available in the [CHS digital collection](#).

Spies and Parsons autobiographies are available in the [CHS digital collection](#).

Published Primary Sources - Books

Flinn, John J. *History of the Chicago Police*. Chicago: Police Book Fund, 1887.



Foner, Philip S. *The Autobiographies of the Haymarket Martyrs*. New York: Humanities Press, 1969.

Kogan, Bernard R. *The Chicago Haymarket Riot: Anarchy on Trial*. Boston: D.C. Heath, 1959.

Lawson, John D., ed. "The Trial of the Chicago Anarchists: August Spies, Michael Schwab, Samuel Fielden, Albert R. Parsons, Adolph Fischer, George Engel, and Oscar Neebe for Conspiracy and Murder. Chicago, Illinois. 1886." *American State Trials*. Vol. 12, pp. 1-316. St. Louis: F.H. Thomas Law Book Company, 1919.

Lum, Dyer. *A Concise History of the Great Trial of the Chicago Anarchists in 1886*. Condensed from the Official Record. Chicago: Socialistic Publishing Company, n.d.

Schaack, Michael J. *Anarchy and Anarchists: A History of the Red Terror and the Social Revolution in America and Europe. Communism, Socialism, and Nihilism in Doctrine and in Deed. The Chicago Haymarket Conspiracy, and the Detection and Trial of the Conspirators*. Chicago: F.J. Schulte & Company, 1889.

Spies, August, et. al. *The Accused and the Accusers. The Famous Speeches of the Eight Chicago Anarchists in Court*. Chicago: Socialistic Publishing Society, n.d.

Vachel Lindsay, "The Eagle That Is Forgotten."

Published Primary Sources - Newspaper Articles and Editorials
"The Property Power," *Alarm*, November 29, 1884.

IWPA Board of Trade demonstration, *Chicago Tribune*, Apr. 29-30, 1885 (see edit. Apr. 30, p. 4).

IWPA demonstration, *Chicago Tribune*, July 27, 1885.

IWPA demonstration, *Chicago Tribune*, Sept. 7, 1885, 2.

Alarm picnic, *Chicago Tribune*, Sept. 21, 1885, 8.

CLU meeting on eight-hour day strike, *Chicago Tribune*, Oct. 12, 1885, 8.

Anarchists on eight-hour day, *Chicago Tribune*, Oct. 26, 1885, 8.

Spies speaks before Congregational ministers, *Chicago Tribune*, Dec. 29, 1885, 8.

IWPA meeting, *Chicago Tribune*, Jan 11, 1886, 8.

Lucy Parsons speaks on riots; sees them as proto-revolutions, *Chicago Tribune*, Feb. 11, 1886, 8.

IWPA meeting, *Chicago Tribune*, Feb. 15, 1886, 2.

Editorial, *Chicago Tribune*, May 5, 1886:

Editorial, *Chicago Tribune*, May 6, 1886.

Account of Battle between Police and Strikers at McCormick Works, *Chicago Herald*, May 4, 1886:

Transcripts from the Trial and Aftermath
Revenge Circular (in English and German)

Newspaper Accounts of Haymarket Incident of May 4 (excerpts)

Closing Arguments to the Jury (excerpts)

Final Speeches of the Defendants (excerpts)

Judge Gary's Defense of His Action in "The Chicago Anarchists of 1886," *Century Magazine*, XLV (April 1893): 803-37. (excerpts)

کارگران جهان متحد شوید!

Workers of the World, Unite!



بحران لیبی: نه به قذافی. نه به امپریالیست ها

اعلامیه Battaglia Comunista که در جریان تظاهرات ضد جنگ در ایتالیا پخش شد

برگردان: م. مینایی

در حال حاضر ریشه های امپریالیستی عملیات نظامی در خاک لیبی به اندازه عینیت بحران سرمایه داری جهانی کاملاً آشکار است. حفاظت از منافع بورژوازی و حفظ سیستم ستم و بهره کشی حاکم بر جهان، شرایط و امکانات زیستی ما را به سطح غیرقابل تحملی کاهش داده است.

تاثیرات بحران جهانی سرمایه داری اقتصاد خاورمیانه و شمال آفریقا را تحت تاثیر قرار داد. علائق استراتژیک و انرژی قدرت های عمده امپریالیستی مورد تهدید قرار گرفتند. پشت نقاب مزورانه "انسان دوستی" توسل به سلاح (آنهم چه سلاح هایی!) گریز ناپذیر بود. البته احتمال دست زدن به عملیات گسترده تر از این هم وجود دارد. و آنچه در لیبی چه روی می دهد—بوضوح باید گفت—جنگ داخلی بین قبایل و جناح های مختلف بورژوازی بر سر تصاحب، صدور و بهره برداری از چاههای نفت در حضور مشخص منافع نفتی امپریالیست ها است [1]. (دومین منبع نفتی در کل آفریقا)

نگرانی دیگر امپریالیست ها (و برای کل منطقه) امکان گسترش بحران به سراسر شبه جزیره عربی است (یمن، عمان، بحرین و حتی خود عربستان که در حال حاضر تولید کننده شماره یک نفت در جهان و اصلی ترین منبع تامین کننده نفت آمریکا است) در چنین شرایطی نه تنها امپریالیسم آمریکا بلکه کل جهان امپریالیستی نمی توانند بر اساس منافع "بشر دوستانه" عمل کنند.

علاوه بر باورهای مختلف مذهبی (سنی یا شیعه) بورژوازی عرب در پی تفوق و کسب قدرت بیشتر برای کنترل و حکومت بر خاورمیانه، منطقه کلیدی انرژی جهانی، است. دو امپریالیسم منطقه ای (که در ظاهر مدعی ضدسرمایه داری بودن اند) یعنی ایران شیعه و عربستان ناظر مسلح ظرف جوشان ناآرامی های منطقه هستند. این سناریویی است که هیچ قدرت امپریالیستی اعم از آنانکه سابقاً حاکم بوده و یا آنهایی که بتدریج در حال عروج و دست اندازی به سایر نقاط اند از نظر دور نمی دارند. منافع آنها ایجاب می کند که به هر قیمت ممکن منافع خود را دنبال کنند و همه چیز را تحت کنترل نگهدارند.

در لیبی بعد از 40 سال دیکتاتوری که تنها دستاوردش غارت منابع طبیعی در ازای دلارهایی بود که جیب روسای قبایل را پر می کرد اینک تعادل و اتحاد قبایل از هم پاشیده و غارتگران سابق در برابر هم صف آرایی کرده اند. مدیریت منابع نفتی موضوع اصلی ناآرامی هاست و در این میان مردم فقیر و گرسنه و خواهان عدالت و برابری و دموکراسی به گوشت دم توپ تبدیل شده و آسیب دیدگان واقعی این نزاع های قبیله ای هستند. مردمی که سیستم زندگی شان از هم پاشیده و به آستانه گرسنگی مطلق رسیده اند. بیکاری اوج گرفته و آینده روشنی در افق پدیدار نیست.

فریاد «نه» به جنگ مستقیماً به احیای مبارزه طبقاتی مربوط است. لازم است به روشنی موضع ضد سرمایه داری خود را با سنگربندی در برابر تهاجم سرمایه مشخص کنیم. همه اینها با اتحاد عملی و مبارزه اقتصادی و اجتماعی بر علیه بربریت سرمایه داری بدست خواهد آمد. این همه زیر پرچم برنامه سوسیالیستی و رهبری حزب واقعی طبقه کارگر (و نه پرچم دروغین احزاب باصطلاح چپ بورژوازی) حاصل می گردد.

اما در باره توده های کارگر لیبی بطور اعم چه می توان گفت؟ رهایی آنها از یوغ امپریالیسم جهانی و بورژوازی داخلی ربطی به آزادی و دموکراسی ندارد. این شعارها را بورژوازی ابداع و طرح کرده تا به غارت و بربریت خود جامه انسانی ببوشاند. و خود را مخالف دیکتاتوری جا بزند. این شعارها همواره پوشش ایدئولوژیک و سیاسی برای پیشبرد برنامه های غارتگرانه و استثمار نیروی کار بوده و ماهیت واقعی سرمایه را از دید توده های ناآگاه پنهان می کند. برای پایان دادن به این موش و گربه بازی های منافع و مطامع داخلی و خارجی بورژوازی نیاز به تعمیق و گسترش مبارزه ضد سرمایه داری داریم. برای این منظور لازم است به روشنی اعلام کنیم:

بدون اتحاد بین المللی انقلابیون پیشرو در سطح جهانی با برنامه مشخص تئوریک برای کمونیسم حمام خون های بیشتری در آینده به نفع منافع سرمایه براه خواهد افتاد و توده های کارگر شرق و غرب به بردگی مزدی هرچه بیشتر سوق داده خواهند شد.

(1) گرچه لیبی تنها 2% از منابع نفتی جهان را در اختیار دارد اما همین مقدار 10% نفت خام "بسیار سبک" را تشکیل می دهد. نفت لیبی هشت برابر سولفور کمتری از نفت خام عربستان دارد و با توجه به قوانین اروپا در خصوص گازهای منتشره در هوا برای پالایشگاههای اروپا بسیار مناسب است.

جنگ طبقاتی تنها راه جلوگیری از جنگهای استعماری امپریالیستی است



شورش در جهان عرب زبان – جهان سرمایه داری در بحران

گرایش کمونیست انترناسیونال (ICT)



تفوق مبارزه توده‌ای بر نیروی نظامی

از تونس تا مصر، از لیبی تا بحرین و یمن، جهان عرب زبان در غوغا و آشفتگیست. هنوز برای گفتن این که این شورش توده‌ای به کجا ختم خواهد شد زود است، اما یک چیز مسلم است – دوران جدیدی در حال بازگشاییست. لیبی به کنار، از آنجائیکه ساختار قبیله‌ای این کشور بجای مبارزه توده‌ای باعث بوجود آمدن یک جنگ داخلی شده است، در مورد بقیه به خصوص در تونس و مصر، تجربه دلگرم کننده از مبارزات این است که مقاومت جمعی، در برابر رژیم‌های به ظاهر قدرتمند می‌تواند به سرنگونی آنها منجر شود. مبارزات در شمال آفریقا نشان داد که اقدامات منسجم، هماهنگ و مداوم توده‌ها، می‌تواند دولت‌های منفور را بزیر کشد. شهادت باور نکردنی در برابر خشونت مداوم که نه صدها بلکه هزاران قربانی داشت، پشتکار و خود سازماندهی کسانی که در این مبارزه شرکت کردند باعث فلج شدن بخشی از نیروهای سرکوب و در نهایت منجر به سرنگونی رژیم‌هایی شد که برای دهه‌ها حاکم بودند. رژیم‌هایی که با حمایت پولی غرب و پلیس مخفی شریپ و تباهکار، غیر قابل تسخیر به نظر میرسیدند. عربها، بیشتر از آن حد، منفعل و مطیع در نظر گرفته میشدند که بتوانند این رژیم‌ها را به چالش گیرند. حالا آنها ثابت کردند که خشم هر کسی می‌تواند در نقطه‌ای خاص آنچنان ناگهانی منفجر شود که خشم و نفرت اندوخته شده در دهه‌ها، بتواند آغاز گر جنبش توده‌هایی باشد و آنچنان بیش از حد قوی باشد که صرف زور شکسته نشود. اگر این می‌تواند در مکان‌هایی مانند مصر و تونس رخ دهد در هر نقطه‌ای از جهان نیز میتواند...

بحران جهانی

رسانه‌های ما سعی دارند تا شورش‌هایی که شمال آفریقا و خاورمیانه را در نوردیده، صرفاً به عنوان تقاضا برای "دموکراسی" به تصویر کشند. درست است که اعتقاد زیادی به اینکه دموکراسی راه حلی برای مشکلات زندگی روزمره خواهد بود، وجود دارد، اما آنچه که واقعاً موجب این شورش‌ها شده همان بحران اقتصادی جهانیست. این بحران، برای دهه‌ها، کارگران سراسر جهان را له و خرد کرده است، اما برای کشورهایی که در خارج از مراکز ثروتمند سیستم قرار دارند، غیر قابل تحمل شده است. ترکیدن اخیر حباب بازار مسکن بر اساس ارزیابی ملک در غرب، به شکل دیگری از سوداگری، در مواد غذایی، سوخت و مواد خام و در نتیجه به افزایش تصاعدی قیمت نیازهای اساسی در سراسر جهان منجر شده است. در کشورهای عرب زبان با جمعیت نسبتاً بالای تحصیل کرده‌ها، گفته شده بود که تحصیلات، زندگی خوب را تضمین خواهد کرد، حالا با بیکاری مزمن جمعی روبرویند. در کشورهای که هیچ چرخشی در حاکمیت سیاسی وجود ندارد، بدیهی است که تیرها بسوی دولت‌ها روند. دست و پنجه نرم کردن با بحران اقتصادی در دولت‌های سرکوبگر سخت‌تر است، اما طبقه کارگر در همه جا با مسئله یکسانی روبروست. سیستم جهانی سرمایه داری است در معرض خطر قرار گرفته است و تنها می‌تواند از طریق حملات شدید بر استانداردهای زندگی کسانی که در فقر زندگی می‌کنند به حیات خود ادامه دهد. در سراسر جهان از ایالت ویسکانسین تا اروپای غربی، از ایرلند تا اندونزی، طاقت کارگران از دستمزد پایین، قیمت‌های بالا و بیکاری مزمن، بسر آمده است. اما بهرحال سوال اینجاست که کارگران چگونه خود را حول برنامه خود سازمان میدهند. در مبارزات شمال آفریقا و خاورمیانه تا کنون شاهد وجود چنین چیزی نبوده‌ایم.

شاه کلید در دستان طبقه کارگر است

آنچه که ما در سراسر جهان عرب زبان شاهد آن هستیم، شورش همگانی است. هنوز انقلاب و قطعاً انقلاب کارگری رخ نداده است. در حال حاضر بقایای حاکمیت قدیمی (در قالب ارتش و ادارات دولتی) در تونس و مصر هنوز صحنه گردانان امورند. بیشتر به این دلیل که در هر دو مورد، مبارزه برای رهایی از شر دیکتاتور منفور، طبقات مختلف را (از جمله کارگران) متحد کرد. هیچ برنامه‌ای وجود ندارد. جوانان طبقه متوسط در مصر امیدوارند که "دموکراسی" بلافاصله مشکلات اقتصادی آنها را حل خواهد کرد. آنها تصور می‌کردند که توقف "پول‌ما" از مبارک و یاران او یک راه حل فوری خواهد بود! تعداد زیادی از کارگران در تظاهرات خیابانی شرکت کردند، اما آنها فقط در روزهای پایانی این جنبش در مصر، پاسخ به خواسته‌های خود را شروع کردند. در این نقطه آنها چهار برابر شدن حداقل دستمزد را مطالبه کرده و در سوئز، پورت سعید و المحلة الکبری دست به اعتصاب زدند. در این زمان بود که شورای عالی ارتش تحت فرمان حسین طنطاوی، از بین دو صندلی نشستن دست شسته و فاتحه مبارک را خوانده شده تلقی کرد. آنها می‌توانستند تغییر کارفرمایان را تحمل کنند اما نه تهدید به اموال خود را که از جانب کارگران اعتصابی تهدید شده بود. آنها تعلیق قانون اساسی و انحلال مجلس را اعلام کردند. آنها با زمان بندی دقیق و بی عیب و نقص، خواهان روشن کردن این مسئله بودند که بدون هیچ شرط و شروطی، به موجب نیاز فوری و فوری برای احیای اقتصاد کشور، هیچ نوع اعتصابی تحمل نخواهد شد. در مورد نهادهای سیاسی می‌توان بحث کرد، دگراندیشی را می‌توان بیان کرد، حضور جوانان در خیابان‌ها را می‌توان تحمل کرد، اما طبقه کارگر باید در جایگاه ثابت خود باقی بماند و به نفع سرمایه، تولید را با دستمزدهای گرسنگی و در پر مخاطره ترین شرایط، صرفاً برای زنده ماندن، ادامه دهد.

به کارگران وعده دستمزد‌های بالاتر در آینده داده شده است، آنها به برخی از امتیازات جزئی مانند اخراج مدیران منفور رسیده‌اند، اما آنها هنوز هیچ برنامه‌ای از خود ندارند. بسیاری معتقدند که عوض کردن اتحادیه‌های فاسد دولتی با نوع "دموکراتیک" آن، مشکلات آنها را حل خواهد کرد. در حال حاضر تنها نشانه‌هایی از سازماندهی مستقل کارگران در مجامع عمومی، کمیته‌های اعتصاب و یا گروه‌های محله‌ای بیچشم می‌خورد.

با این حال هنوز هم وضعیت سیال است. بسیاری از اینکه سیستم تغییر نکرده آگاهند و طبقه حاکمه برای ادامه استثمار همیشگی، به دنبال راه چاره‌های تازه‌ایست. اما بسیاری دیگر، از این موضوع بی‌خبرند. آنها هنوز باید یاد بگیرند که "دموکراسی" سرابی بیش نیست، مگر آنکه آنرا به پایان استثمار (و حکومت سرمایه داری) متصل کرد. اما دموکراسی طبقه کارگر معمای پارلمانی نیست که حملات حاضر به کارگران را به ارمغان آورده باشد. دموکراسی ما متشکل از نمایندگانیست که با حکم انتخاب کنندگان بری انجام وظیفه گمارده میشوند و در هر زمان با خواست و اراده انتخاب کنندگان عزل میشوند. آنها منتخب نمیشوند که به مدت ۵ سال آنچه که دوست دارند بتوانند انجام دهند. اما این تنها بخشی از برنامه ما است. بین جهان سرمایه داری و چشم انداز کمونیستی، هیچ خانه‌ای در نیمه راه وجود ندارد. یا آنها حکومت میکنند و ما را استثمار و یا ما به ایجاد یک جامعه در جهت منافع مشترک همگان نایل میشویم. کارگران در سراسر جهان باید این واقعیت‌ها را در مبارزات آینده خود مد نظر بگیرند. آنها باید سازمان بین‌المللی خود را با برنامه مستقل، برای رهبری مبارزه با دشمن بیرحم و قدرتمند جهانی، ایجاد کنند.



در سهای از طغیان مصر

خلیل ورمزیاری

در گرماگرم اعتراضات و طغیان های ضد رژیم در کشورهای خاورمیانه و افریقا، سیاستمداران راست و چپ ایران ذوق زده بار دیگر جان گرفته اند و با مراجعه به افشار و طبقات مختلف جامعه، آرزوی طغیان 57 را در سر میپورانند. در این نوشته امکان پرداختن به این اعتراضات و ریشه ها و ویژگی های خاص هر کدام از این کشور ها وجود ندارد و نویسنده مقاله نیز با دانش اندک خود از عهده این کار برنمیآید

در طول چند هفته از شروع این حرکات علیه رژیم های این کشورها، کمتر کسی سخنی از شرایط کارگران و نقش و موقعیت آنان سخن گفت. گویی همه از دیکتاتور ها بیزارند و همه و همه از کردستان عراق تا تونس، مصر، یمن، عراق، اردن و عربستان و اخیرا آذربایجان و بحرین عاشقان سینه چاک دموکراسی هستند.

در بین همه این کشور ها شاید مصر مهمترین و تاثیرگذارترین کشور باشد. شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این کشور، آن را نسبت به سایر کشورهای عربی متمایز میسازد. در این نوشته کوتاه سعی میشود با نگاهی به رابطه نیروی کار و سرمایه در این کشور، نقطه قوت و ضعف و مخاطرات بر سر راه کارگران مورد اشاره قرار گیرد.

پروسه صنعتی شدن مصر از دهه دوم قرن بیست شروع گردید و بخاطر نیاز نساجی انگلستان، کارخانه عظیم ریسندگی و بافندگی المصر در سال 1927 در محله الکبری ایجاد گردید. کارگران مصری تحت تاثیر کارگر فرانسوی و انگلیسی در مدت کوتاهی برای بهبود معیشت خود به مبارزه روی آوردند. اولین اعتصاب در این کشور در دهه سوم قرن نوزده شکل گرفت که به درگیری خونینی بین کارگران و دولت منجر شد. در همین کارخانه در ماههای سپتامبر تا اکتبر 1947 مبارزه شدیدی برای ایجاد اتحادیه مستقل شکل گرفت. بخاطر همین ویژگیها، در جریان ملی کردن اقتصاد مصر، جمال عبدالناصر تحت عنوان "سوسیالیسم عربی"، این کارخانه را به عنوان سمبل ملی کردن انتخاب نمود در آن دوره علیرغم تسلط سرمایه بر نیروی کار، هنوز نیروی کار قدرت مقابله و دفاع از خود را داشت. در این دوره در اغلب صنایع تولیدی دستمزد کارگران تقریباً دوبرابر افزایش یافت، دراکثر کارخانه ها سالن غذاخوری دایر گردید و کارگران با قیمت بسیار پایین به غذای نسبتاً خوبی دسترسی پیدا کردند. این سالنها اغلب در سال 1994 بسته شدند. باوجود این، سالنهای غذاخوری برای کارفرمایان، سرمایه داران و نهادهای امنیتی کارخانه باز ماند.

تا اواخر دهه پنجم قرن نوزدهم و بخصوص برای نسل اول کارگران مصری امنیت شغلی امری بدون و چرا بود. در آن سالها نه تنها کسی کار خود را از دست نمیداد، بلکه پس از بازنشستگی 80 درصد دستمزد دوران کار خود را تا آخر عمر دریافت میکرد. پاداش آخر سال به عنوان سهم شدن در سود کارخانه امری متداول بود و کارگر مصری با دستمزد خود تا حدودی به راحتی به وسایل معیشتی دسترسی داشت از اواخر دهه 1960، فاصله دستمزد ها و هزینه زندگی بیشتر گردید. پس از جمال عبدالناصر و قدرت گیری انور سادات حمله به معیشت کارگران مصری افزایش پیدا کرد. بدنبال این حملات سادات در سال 1974 سیاست درهای باز را اتخاذ نمود. در آن زمان 40000 کارگر مصری در صنایع بافندگی و ریسندگی مشغول به کار بود.

کارگران نساجی مصر در عکس العمل به تعدی سرمایه نسبت به معیشت خود در سال 1975 دست به یک اعتصاب نشسته سه روزه زدند و دستمزد های خود را از 9 پاوند به 15 پاوند در ماه افزایش دادند. باید توجه داشت که این افزایش دستمزد به معنی بهتر شدن شرایط معیشتی کارگران نبود. در این اعتصاب کارگران در عمل بخشی از حملات سرمایه را دفع نمودند. از نیمه دهه هشتاد قرن بیست، سرمایه با قدرت بیشتری سطح معیشت کارگران را هدف قرار داد. بین سالهای 1986 تا 1994 دستمزد کارگران صنعتی خصوصاً کارگران نساجی از 100 پوند به 61 پوند کاهش یافت.

از سال 1991 طبق قراردادی بین دولت و بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، خصوصی سازی اقتصاد مصر با جدیت دنبال شد. در این سال فدراسیون عمومی اتحادیه های کارگری مصر با غرولند این قرارداد را تایید نمود. از سال 1992 تا 2000، بیش از نیمی از اقتصاد مصر به سرمایه داران خصوصی فروخته شد. این رقم در صنعت نساجی به 58 درصد در آن سال رسید.

محمد عطار 36 ساله از کارگران نسل دوم در صنایع نساجی المصر با احتساب مزایا، ماهانه 75 دلار دستمزد دریافت میکند. همسر وی نصرا عبدالمقصود السویدی 33 ساله در همان کارخانه ماهانه 70 دلار دستمزد دارد. اینان 3 فرزند دارند.

کارگر دیگری بنام سعید حبیب از 18 سالگی در این کارخانه شروع به کار کرده و پس از 44 سال کار دستمزدی حدود 85 دلار در ماه دریافت میکند.

پس از تصویب مکمل قانون کار سال 2003، بظاهر کارگران مصری حق اعتصاب دارند، اما در عمل همه اعتصابات غیرقانونی است. بنا بر قانون کار مصر، کارگران تنها پس از تایید فدراسیون عمومی اتحادیه های کارگری مصر حق اعتصاب دارند در حالیکه این فدراسیون از سوی خود حزب حاکم یعنی حزب ملی دموکراتیک مصر ایجاد شده است.

کارگران مصر از سال 2007 بخاطر عمیق تر شدن فاصله دستمزد ها و پایین آمدن قدرت خرید آنان، بطور خودانگیخته دست به اعتصابات متعددی زدند. در ماههای اول سال، 20 اعتصاب در این کشور به وقوع پیوست و در ماههای اوت و سپتامبر 100 اعتصاب خصوصاً در کارخانه های دولتی در جریان بود.

کارگران نساجی المصر در ماه سپتامبر 2007 برای جبران دستمزد های پایین خود دست به اعتصاب زده و خواهان سهم بیشتری از سود سالانه کارخانه، اخراج مدیریت و انحلال اتحادیه شدند. در جریان این اعتراضات رئیس اتحادیه بر اثر ضرب و شتم کارگران مجروح و در بیمارستان بستری شد و تحت فشار کارگران، مدیریت پس از یک ماه استعفا داد. چند ماه بعد در فوریه 2008 کارگران یکبار دیگر دست به



اعتصاب زده و خواهان افزایش حداقل دستمزد ها در سراسر کشور شدند. در جریان این اعتصاب 10000 کارگر صنعتی همراه جوانان بیکار و مردم فقیر و محروم اطراف کارخانه، با برپایی تظاهرات بزرگی علیه حسنی مبارک و پسرش جمال مبارک شعار دادند. دولت برای درهم شکستن این حرکت اعتراضی هزاران پلیس و نیروی امنیتی را به خیابان آورد و زدو خورد خونین بین کارگران و نیروهای رژیم درگیر شد که طی آن دو جوان 15 و 20 ساله جان خود را از دست دادند.

روز 26 می سال 2008 کارگران در کارخانه نساجی امپریه دست به اعتصاب زده و خواهان یک ماه دستمزد به عنوان پاداش شدند. احمد نظیف نخست وزیر مصر طی بخشنامه ای حاضر به قبول 15 روز دستمزد برای کارگران این کارخانه گردید. در عین حال برای جلوگیری از اعتصاب کارگران کارخانه المصر دستمزدی برابر یک ماه به کارگران این کارخانه پرداخت نمود. بدنبال اعتراضات و اعتصابات کارگری در این کشور حسنی مبارک روز 4 می طی یک سخنرانی تلویزیونی قول داد که دستمزد همه کارگران بخش دولتی 30 درصد افزایش پیدا کند. روز 20 اکتبر رانندگان در منطقه محله در اعتراض به شرایط کار دست به اعتصاب زدند. چند روز قبل از آن رانندگان در شهرهای آلساندریا، مونوفیا و داخلیه دست به اعتصاب زده بودند.

روز 21 اکتبر، 55000 کارکن مالیاتی دست به اعتصاب زدند. (این دسته از مامورین دولتی از سوی شهرداری برای وصول مالیات بر املاک استخدام میشوند). بر اثر این اعتصاب 90 درصد مالیاتها در زمان اعتصاب وصول نگردید. این کارکنان ماهانه چیزی حدود 216 دلار درآمد دارند. روز 22 اکتبر 1400 کارگر رسمی و قراردادی شرکت تجهیزات تلفن دست به اعتصاب زده و خواهان پرداخت سه ماه دستمزد های معوقه خود شدند.

در کارخانه المصر اخیرا در ماه فوریه کارگران دست به اعتصاب زدند. با توجه به شرایط سیاسی کنونی دولتی در مقابل خواسته های کارگران کوتاه آمد و 25 درصد به دستمزد های کنونی افزوده شده و مدیر کارخانه برکنار گردید. فیصل نوشا روز 21 فوریه اعلام نمود با توجه به رسیدن به اهدافمان ما از کارگران خواستیم که به سرکار بازگشته و تولید را از سر گیرند.

سال ۲۰۰۷ و نقش کارگران نساجی

سال 2007 برای کارگران مصر و خصوصا کارگران نساجی از اهمیت بالایی برخوردار بود. کارگران نساجی بعد از دریافت خبر افزایش دستمزد ها از سوی نخست وزیر، منتظر نتیجه عملی آن شدند. در پایان سال موقع دریافت دستمزد های ماه دسامبر دریافتند که دولت بخش زیادی از دستمزد ها را تحت عنوان مالیات کسر نموده و تنها درصد بسیار کمی به دستمزد ها افزوده شده است.

دو روز پس از آن، دسته هایی از کارگران آگاهانه به عنوان اعتراض، از گرفتن دستمزد ها خودداری کردند. روز هفتم دسامبر کارگران شیفت صبح در میدان محله طلعت دست به تجمع زدند. کارگران از دو روز قبل دست به کم کاری زده بودند اما هنوز کارخانه کار میکرد. کارخانه با اعتصاب سه هزار کارگر زن به حالت تعطیل درآمد. کارگران زن به سمت کارگران مردی که هنوز مشغول کار بودند رفته و از آنان خواستند که کار را تعطیل کنند.

حدود 10000 کارگر در میدان کارخانه جمع شده و با شعار "دوماه" خواهان دستمزد دو ماهه به عنوان مزایا و پاداش شدند. دولت در مقابله با این حرکت سریعاً پلیس ضدشورش را به کارخانه فرستاد اما آنها در مقابل صف وسیع کارگران مصمم، قادر به عمل نبودند. دولت امیدوار بود که با فرارسیدن شب کارگران پراکنده شده و به خانه های خود خواهند رفت. کارفرمای کارخانه بنا به تشویق نیروهای پلیس حاضر شد معادل 21 روز کار به عنوان مزایا پرداخت کند. کسانی که از سوی دولت و کارفرما برای مذاکره آمده بودند با جواب دندان شکن زنان کارگر روبرو شدند.

یکی از کارگران فعال در این حرکت بنام سعید حبیب میگوید ما تلاش زیادی کردیم تا کارگران زن را قانع کنیم که به خانه برگردند. آنها علیرغم تهدیدات و سخنان زشت نیروهای پلیس مقاومت نموده و از جای خود تکان نخوردند. در آن شب تعداد زیادی از زنان و مردان کارگر با اشغال کارخانه شب را در آنجا گذراندند.

نزدیکیهای صبح پلیس به خیال اینکه تعداد کمی و تنها کارگران فعال در کارخانه حضور دارند به سوی کارخانه هجوم آورد. پلیس با تهدید از کارگران خواست هرچه زودتر آنجا را ترک کنند. کارگران برای جلوگیری از سرکوب پلیس، فوراً و بطور دسته جمعی، میله های آهنی بر در کارخانه کوبیدند، و از طریق تلفن دوستان و آشنایان و همسایگان کارخانه را از حمله پلیس مطلع ساختند. در فاصله کوتاهی جمعیت بزرگی در اطراف کارخانه حضور بهم رسانیدند. کارگران بدین طریق جلو وحشیگری نیروهای ضد شورش را گرفتند.

نیروهای ضدشورش نیز در این فاصله بیکار ننشسته بودند. آنها در طول شب برق و آب کارخانه را قطع کرده بودند. آنها صبح اول وقت به ایستگاههای قطارهایی که کارگران از آن استفاده میکنند رفته و با پخش خبر تعطیلی کارخانه تلاش کرده بودند از آمدن سایر کارگران به کارخانه جلوگیری به عمل آورند.

در آن روز 20000 کارگر در مقابل کارخانه تجمع کردند. زنان کارگر و کارگران نزدیک به کارخانه برای کارگران اعتصابی غذا و سیگار تهیه کرده بودند. پس از چند ساعت دانش آموزان مدارس در دفاع از کارگران در مقابل کارخانه تجمع کردند. در روز چهارم اشغال کارخانه دولت دستپاچه پیشنهاد 45 روز دستمزد به عنوان مزایا پیشنهاد نمود. اتحادیه رسمی دولتی که قادر به کنترل حرکت کارگران نشده بود، خود را از چشم کارگران مخفی نگه داشت.

کارگران که به قدرت جمعی خود پی برده بودند، خواهان برکناری مقامات اتحادیه محلی خود شدند. در اواخر ژانویه کارگران با جمع آوری طوماری با 12800 امضا از اتحادیه عمومی نساجی خواستند که مقامات محلی اتحادیه را برکنار سازد. آنها به اتحادیه 15 روز مهلت دادند که خواسته هایشان را عملی سازد.

فدراسیون از ترس اینکه چنین اقدامی میتواند سرمشقی برای سایر کارگران شود از قبول برکناری مقامات محلی اتحادیه سر باز زد. آنها در جواب کارگران اعلام نمودند که حاضرند کمیته ای متشکل از معترضین تشکیل شود و در کنار مقامات محلی با مشورت همدیگر مسایل مربوط به کارخانه را حل و فصل کنند. بنا به طرح آنها کارگران معترض میتوانند 107 نماینده انتخاب کنند که این نمایندگان کمیته خود را داشته باشند. در اولین نشست با روسای فدراسیون، کارگران دریافتند که آنها میخواهند با استفاده از کمیته خود کارگران، کارگران رادیکال و آگاه را بدنام سازند. به همین سبب آنها جلسه را ترک و بر استعفا مقامات محلی تاکید کردند.

پس از شکست این مذاکرات، نارضایتی در بین اعضای اتحادیه عمیق تر شد تا جاییکه تا اوایل ماه مارس 6000 نفر از عضویت در اتحادیه استعفا دادند. بدنبال این حرکت، کارگران نساجی کفرالدوار و شیبین الکوم خواست برکناری مقامات محلی اتحادیه و انحلال آن را پیش کشیدند.

این دسته از کارگران که در این دوره از اعتصابات و اعتراضات کارگری نقش برجسته ای داشتند نسبت به همه احزاب سیاسی راست و چپ مظنون هستند و به هیچ حزب سیاسی راست و چپ تعلق ندارند و حاضر نیستند رهبری آن ها را بپذیرند. اینان بر این باورند که مساله کارگران به خود آنها مربوط است و

کارگری که انقلابی نباشد، هیچ نیست! (کارل مارکس)



احزاب و افراد دیگر برای منافع خودشان به سوی کارگران می‌آیند. این دسته از کارگران برای گسترش ارتباطات و انتقال تجربه تمایل خود را برای ایجاد هماهنگی بین حرکات اعتراضی نشان داده اند.

نساجی المصر و اعتراضات و اعتصابات در آن تأثیرات خود را در بین سایر کارگران گذاشته است. در ماه دسامبر تحت تأثیر این اعتصاب کارگران سیمان حلوان و تورا دست به اعتصاب زدند. همزمان با این اعتصاب کارگران اتومبیل سازی محله الکبری دست به یک اعتصاب نشسته زدند. در ماه ژانویه، کارگران قطار درجه اول که سرمایه داران را از قاهره به الکساندریا حمل میکنند دست به اعتصاب زدند. آنها اعلام کردند در صورت دست نیافتن به خواسته‌های خود دست به اعتصاب سراسری خواهند زد. دولت سریعاً در مقابل کارگران عقب نشست و آنها به خواسته‌های خود دست یافتند. در جریان این اعتصاب کارگران قطار زیرزمینی قاهره در همبستگی با آنها سرعت قطار ها را از 55 مایل به 20 مایل در ساعت رساندند. در ماه ژانویه تحت تأثیر اعتصاب کارگران نساجی و در همبستگی با آنان کارگران در بخش‌هایی نظیر نظافت شهری، رانندگان اتوبوس شهری و کارگران پارکها دست به اعتصاب زدند. بنا به گزارشات بین المللی در طی سال 2007 کارگران 580 حرکت و اعتصاب بزرگ و کوچک را سازمان دادند.

رقابت برای جانشینی فدراسیون عمومی اتحادیه

در طی چند سال گذشته "فعالین کارگری" مصر و فعالین سیاسی احزاب مختلف با گرایش‌های چپ برای فشار آوردن بر دولت حسنی مبارک به طرق مختلف با سازمان جهانی کار و اتحادیه های بین المللی در ارتباط بوده اند. این فعالین با نشان دادن ناراضی کارگران مصر از فدراسیون عمومی کارگران مصر که بازوی کارگری رژیم مبارک را تشکیل میدهد، روسای این نهاد ها را قانع ساختند که دفاع از چنین اتحادیه ای به ضرر خود این ارگانهای بین المللی است. تلاش این دسته از "فعالین کارگری" و فعالین سیاسی تا جایی پیش رفت که سازمان جهانی کار علیرغم امضای مقاوله نامه های آن از سوی دولت مصر، دولت مصر و اتحادیه وابسته به دولت را در لیست سیاه قرار داد.

اکنون که به یمن تلاش میلیونها کارگر مصری فضا برای نفس کشیدن آماده گردیده است، این جریانها و "فعالین کارگری" خود را برای خدمت به سرمایه تحت پوشش اتحادیه های مستقل کارگری آماده میکنند. کارگران مصری در طی 5 سال گذشته بدون هیچ سازمان و علیرغم کارشکنی اتحادیه های خود بدون رهبر و نماینده توانسته اند بخشی از خواسته‌های خود را به بورژوازی مصر تحمیل کنند، اما امروز با مانع دیگری در قامت تشکل سرمایه ساخته دیگری روبرو هستند. کارگر مصری که با تلاش و فداکاری و تحمل فقر و فاقه توانسته بعد از 53 سال به حاکمیت یکی از تشکل های سرمایه خاتمه دهد، این بار مجبور است حاکمیت تشکل جدید سرمایه را تحمل کند.

اینان روز 30 ژانویه امسال با انتخاب هیئت موسس اتحادیه های مستقل، متشکل از کارمندان جمع آوری مالیات املاک، بازنشستگان و آموزگاران و کارکنان بهداشت، اعلام موجودیت کرده و تا به حال دو بیانیه صادر نموده اند. در هر دو این بیانیه ها ظاهراً با آوردن بخشی از خواسته‌ها و مطالبات کنونی کارگران مصری، تلاش کرده اند خود را تشکلی اصیل، نه تنها برای کارگران بلکه به جامعه مصر معرفی کنند. دفاع از همین مطالبات، خود فریبی بیش نیست. فدراسیون اتحادیه های کارگری مصر که نتیجه همان اتحادیه های مستقل کارگری است، روز 2 مارس پیامی شفاف به سرمایه داران مصری فرستاد. من اینجا سعی میکنم برای حفظ امانتداری ترجمه عین این پیام را بیاورم.

"ما کارگران مصری امروز، چهارشنبه دوم مارس 2011 در پاسخ به فدراسیون اتحادیه های کارگری مستقل، مرکز اتحادیه های خدمات دهی به کارگران، این پیام را به سرمایه دارانی که مشتاق استقرار دموکراسی در مصر بوده و خواهان توسعه جامعه ما و بازکردن چشم انداز جدیدی برای آن و ایجاد فرصتهای شغلی مناسبی برای جوانان ما هستند میفرستیم."

"باتوجه به محرومیت طولانی مدت از حقوق اساسی دموکراتیک اتحادیه ای، کارگران مصری که از دو سال قبل شروع به ایجاد اتحادیه های آزاد خود نموده بودند روز دوشنبه 30 ژانویه 2011، فدراسیون اتحادیه های آزاد مصر را تشکیل دادند و تاکید میکنند که در هفته های آینده کاربر روی همه اجزای آن را ادامه خواهند داد. در این راستا، آنها سرمایه داران مصری را به منظور ایجاد فرصت های مناسب برای مذاکرات جمعی بین طرفین کارگری به منظور غلبه بر بحران عدم اعتماد و دست یابی به توافقات شفاف جمعی که باید شامل همه طرفین باشد دعوت میکنند. این امر کمک به حل همه مشکلاتی خواهد کرد که منجر به جنبش های اعتراضی اجتماعی شده است."

"درحالیکه کارگران مصری مشتاق هستند شما را به چنین تمرین مثبتی دعوت نمایند، در عین حال علاقه مندند به اطلاع شما برسانند که فدراسیون اتحادیه های کارگری "رسمی دولتی" کارگران را نمایندگی نمیکند و حق صحبت کردن به نمایندگی از آنان را ندارد. این سازمان سقوط کرده و دیگر مقدر نیست زنده بماند. ما امیدواریم که سقوط آن بتواند همه موانع بر سر راه مذاکرات اجتماعی را که جامعه ما را به نقطه نامتعادل رسانده است برطرف سازد." بدنبال دعوت فدراسیون تازه تاسیس فدراسیون اتحادیه های مستقل، آقای هوان سومایا روز 10 مارس از سوی دولت مصر برای نظارت بر کار فدراسیون و انطباق آن با قوانین سازمان جهانی کار و کمک به دوره انتقالی پس از حسنی مبارک دعوت شد. آقای سومایا تصمیم دارد در سفر دو روزه خود با نخست وزیر مصر عصام شریف و وزیر دارایی، وزیر کار و وزیر امور خارجه ملاقات کند. در این سفر سومایا بطور ویژه با نمایندگان اتحادیه های مستقل و رهبران جوانان و نمایندگان جامعه مدنی نشست خواهد داشت.

پس از سفر رئیس سازمان جهانی کار (بخوان سازمان جهانی سرمایه) نوبت به خانم شاران بوررو، دبیر اول کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری رسید. خانم شاران روز 14 مارس اعلام نمود که به زودی شعبه دفتر این کنفدراسیون در قاهره افتتاح خواهد شد. وی روز 15 مارس ضمن شرکت در یک سمینار دو روزه همراه با کارمندان این سازمان با فعالین اتحادیه های مستقل ملاقات نمود. شاران صبح روز 15 مارس قبل از حضور در این سمینار وزیر کار و مهاجرت مصر، دکتر احمد البراعی را ملاقات نمود. وی ضمن تبریک به وزیر کار، از پشتیبانی وزیر از اتحادیه های مستقل مصر قدردانی نمود.

در سمینار دو روزه که تحت عنوان ساختن اتحادیه دموکراتیک و مستقل، چشم انداز و اهداف برگزار گردید، علاوه بر نمایندگان اتحادیه های مستقل مصر "فعالین کارگری" لبنان، اردن و تونس نیز شرکت کردند.

بدین ترتیب کارگران مصر چشم باز نکرده از چاله به چاهی دیگر افتادند که به این زودی از آن خلاص نخواهند شد.

با ایجاد چنین حال و هوایی در جامعه کارگری، کارگران حمل و نقل روز 17 مارس در نامه ای خطاب به وزیر کار اعلام کردند که یک روز از دستمزد هایشان را به دولت پرداخت خواهند کرد. محمود کامل که از سوی کارگران حمل و نقل صحبت میکرد اعلام نمود که ما از خواسته‌های خود صرفنظر میکنیم و برای کمک به اقتصاد ملی یک روز از دستمزدهایمان را به آن اختصاص میدهیم. مصطفی غناوی رئیس حمل و نقل کشور با استقبال از پیشنهاد کارگران اعلام نمود که مساله را با وزیر راه و ترابری در میان خواهد گذاشت تا آخر برج یک روز از دستمزد های کارگران حمل و نقل به حساب دولت واریز شود.

حزب کمونیست مصر، حزب اتحاد مردم، حزب دموکرات کارگری و حزب سوسیالیست مصر که در چند سال گذشته در دفاع از اتحادیه های مستقل کارگری برای کشاندن کارگران به زیر پرچم بورژوازی خدمات ارزنده ای به دشمنان کارگران ارائه دادند امروز همه با پر کردن فرمهای وزارت کشور در انتظار رسمیت یافتن خود به عنوان احزاب قانونی روزشماری میکنند.

تجربه تاریخی نشان داده است که این نوع طغیانهای سیاسی تنها به تغییر رژیمها و چهره سیاستمداران خدمت میکند و قادر نیست دست به ریشه برده و سرمایه و رابطه سرمایه دارانه را به چالش بکشد. کارگران آگاه و جدی و آگاه به منافع طبقاتی باید به طغیان 57 و طغیانهای کنونی توجه عمیقی داشته باشند. بدون یک صف مستقل طبقاتی و ابزار مناسب برای مبارزه طبقاتی بالاترین فداکاریها و جانبازیها اگر تنها در حیطه سیاسی محدود بماند نه تنها کمکی برای رهایی کارگران نخواهد کرد بلکه آنها را به پیاده نظام سرمایه و سرمایه داران تبدیل خواهد کرد. در این طغیانها دشمن طبقاتی با چهره‌هایی جدیدتر و روشهایی پخته تر به میدان آمده و با حمله مجدد به کارگران آنها را چندین سال عقب تر خواهد راند. یک مقایسه نه تحلیلی، که حتی حسی و مشاهده ای این امر را به کارگر آگاه ایرانی ثابت میکند.



پشت صحنه شورش در مصر و کشورهای عربی:

چشم انداز توسعه جنگ طبقاتی

ارسال شده توسط ICC در 23:16 2011-03-17 Thu

در زمان نوشتن این مقاله وضعیت حاکم در مصر بسیار انفجاری است. میلیون‌ها نفر از مردم با وجود منع رفت و آمد در خیابانها حضور دارند، و با رژیم حاکم و سرکوب خونین اش در حال مقابله هستند. همزمان با آن جنبش اجتماعی تونس نیز در جریان است؛ فرار بن علی، تغییرات در درون دولت، دادن وعده برای برگزاری انتخابات جدید، هیچ یک از آنها موفق به فروکش کردن خشم عمیق مردم نمی گردد. همچنین هزاران تظاهرکننده در اردن نارضایتی خود را از فقر در حال رشد در این کشور اعلام کردند، در حالی که تظاهرات در کشور الجزایر براهتی سرکوب شده است. رسانه ها و سیاستمداران بطور بی وقفه ای در باره "بروز شورش در کشورهای مغرب و دول عربی" صحبت می کنند، آنها توجه خود را بسوی شاخص های منطقه ای، نسبت به "کمبود آزادیهای اولیه" رهبران ملی، بر روی وضعیت ناگوار مردمی است که پس از گذشت سی سال هنوز همان رهبر سی سال پیش را در مصر شاهد هستند... جلب میکند. بله، همه اینها درست است بن علی، مبارک، ریفاعی، بوتفلیقه های دیگر، گانگسترها و کاریکاتورها واقعی از دیکتاتوری بورژوازی هستند. اما در حله نخست و بویژه این جنبشهای اجتماعی بخشی از جنبشهای استثمارشوندگان همه کشورهای میباشند. خشم انفجاری که امروز خود را همانند یک لکه روغن پخش میکند، خود را در برابر علت اصلی آن که همانا بحران جهانی اقتصادی است نشان میدهد، که از سال ۲۰۰۷ تمام بشریت را به ورطه بدبختی سوق میدهد. (۱) بعد از تونس، مصر! آن چیزی که کل بورژوازی از آن در هراس بود، آغاز شده است: گسترش شورشها در کشورهای عربی و بویژه در شمال افریقا، همانند شورش در تونس در حال حاضر شروع شده است. در آنجا مردم مختلف کشورهای عربی زیر بار مصائب و ناامیدی قرار دارند، آنها زیر ضربات سخت ناشی از بحران اقتصاد جهانی بدست وحشت و سرکوب خونین سپرده میشوند. در مواجهه با خشم استثمارشوندگان، طبقات حاکم و رهبران منتسب آنها با تحقیر میگویند استثمارشوندگان چه کسانی هستند: طبقه گرسنگان و جانیان. تنها پاسخی که آنها میتوانند بدهند حکومت ترور و گلوله در پوست است. این تنها مربوط به "دیکتاتورهای" نظیر مبارکها، بن علیها، بوتفلیقه ها، صالح ها و همکاران خود در یمن نیست. رهبران "دمکراتیک" خود ما، از چپ تا راست، خود را دائماً "دوستان و متحدان وفادار" آنها دانسته اند و همدست آنها در دفاع از همان نظام استثمارگر سرمایه-داری بودند. آنها به ظاهر از واقعیت لاف زنی در باره ثبات این کشورها، یا از به اصطلاح دژی که آنها بر علیه بنیادگرایی اسلامی نمایندگی کردند بی اطلاع هستند، آنها همچنین اظهار بی اطلاعی میکنند که رژیم موجود تنها با حمایت، محافظت و ترور پلیسی توانسته است چندین دهه وضعیت موجود را حفظ نماید. آنها چشمان خود را بر شکنجه شدن، بر فساد شان، اعمال خشونت این رژیم ها بسته اند، تا با ایجاد فضای رعب و وحشت بتوانند بر مردم کنترل داشته باشند. آنها همواره از این رژیم ها تحت عنوان ثبات، دوستی و صلح در میان ملتها و به نام عدم مداخله و از پا برجایی این رژیم ها بطور کامل پشتیبانی کرده اند. آنها از چیزی غیر از نجات منافع ملی کثیف امپریالیستی شان حمایت نمی کنند.

شورش اجتماعی در مصر...

امروز در مصر دوباره اگر نه دهها، بلکه صدها کشته، هزاران مجروح، دهها هزار دستگیری در یک فضای بسیار داغ و ملتهب رخداد. با سقوط بن علی در تونس، جرقه ای در بشکه باروت افتاد و باعث گشودن سریع انفجاری درب بسته گردید. این سقوط منجر به پیدایش یک امید بی حد و حصر در میان بخش اعظم مردم کشورهای عربی گردیده است. در این کشورها تنها وسیله ای که توانسته طبقه کارگر و لایه های استثمارشونده را لگام زند همانا برقراری حکومت ترور است. ما همچنین مکرراً شاهد ابراز یاس و ناامیدی بصورت موجی از اقدام به خود سوزی در الجزایر، مراکش، موریتانی، صحرای غربی، عربستان سعودی و سودان بوده ایم. این شرایط بیکاران جوان و هم کارگران بیکار را تحت تاثیر قرار داد، کارگرانی که دیگر قادر به تامین نیازهای خانواده هایشان نبودند. در مصر و تونس، خواسته های یکسانی فریاد زده شده است: "نان! آزادی! شان و کرامت انسانی!" در مقابل همان مشکلاتی که به دیگر نقاط دنیا آسیب می رساند، بنابر این تمامی مصائب موجود ناشی از بحران اقتصاد جهانی است که در آن سرمایه داری همه ما را به کام خود فرو برده است: بیکاری (بیش از ۲۰٪ مردم مصر را در برمیگیرد)، ناامنی (از هر ۱۰ نفر مصری ۴ نفر در زیر خط فقر زندگی میکنند و زباله جمع کن های، بد نام مصری، در سراسر جهان از طریق گزارشهای خبری شناخته شده اند)، افزایش قیمت مایحتاج اولیه و گسترش بدبختی. شعار "مبارک گور را گم کن" مستقیماً از مردم تونس الهام گرفته شده است، آنها خواستار خروج بن علی بودند، این شعار کسانی را هدف قرار می دهد که سی سال تمام با مشت آهنین بر کشور حکومت می کنند. تظاهرکنندگان در قاهره فریاد زدند: "این دولت ما نیست، اینجا دشمنان ما هستند." یک روزنامه نگار مصری به خبرنگار فیگارو گفت: "هیچ جنبش سیاسی نمیتواند ادعای این تظاهرات را داشته باشد. این خیابان است که خود را بیان میکند. مردم دیگر چیزی ندارند که از دست بدهند. دیگر نمیتوان اینچنین پیش رفت." یک جمله بر لب همه جاری است: "امروز ما دیگر هراسی نداریم." در آوریل ۲۰۰۸ کارگران کارخانه نساجی محلل الکوبرا در شمال قاهره با دست زدن به اعتصاب خواستار افزایش دستمزد و شرایط کاری بهتر شدند. در همین رابطه برای حمایت از کارگران، گروهی از جوانان بوسیله شبکه اجتماعی فیس بوک و توئیتر به اعتصاب و سازماندهی فراخوان دادند، صدها نفر از تظاهرکنندگان دستگیر شدند. این بار، و بر خلاف تونس، دولت مصر از پیش راه ورود به اینترنت را مسدود کرده بود. سه شنبه ۲۵ ژانویه بعنوان "روز ملی پلیس" اعلام شده است. دهها هزار نفر از تظاهرکنندگان در قاهره، اسکندریه، تانتا و سوئز به خیابانها ریختند و در آنجا با پلیس درگیر شدند. چهار روز از درگیری های روزانه بدنال یکدیگر گذشت چهار روزی که خشونت ناشی از سرکوب خشم مردم را افزایش داد. در این روزها پلیس ضد شورش بطور شبانه روزی به وفور از گاز اشک آور استفاده کرد، با گلوله های پلاستیکی یا واقعی به مردم شلیک کرد. خشم انفجاری در طول هفته های متوالی در حال رشد بود. سرکوب همیشه و همه جا وجود دارد: درگیری ها در قاهره، در سوئز، اسکندریه، در سینای. تاکنون دهها نفر کشته، صدها نفر زخمی، هزاران نفر در روزهای نخست این درگیریها دستگیر شده اند. ارتش با پانصد هزار سرباز تا به دندان مسلح و آموزش دیده نقش اصلی و نیرومندی را در حمایت از نظام اجرا میکند. برخلاف تونس. قدرت حاکم همچنان دارای سر سپردگان مسلح به سلاح سرد و افراد حرفه ای در ضرب و شتم مردم در تظاهرات می باشد. ارادل و اوباش همانند بسیاری از لباس شخصی های امنیتی دولت که خود را قاطی تظاهرکنندگان می نمایند مسلح به زنجیرهای فلزی هستند. پلیس هایی که تجمعات را کنترل میکنند، از خروجی متروها در پایتخت نهبانی می کنند. بیست و هشتمین روز، یک روز تعطیل، نزدیک ظهر، هنگام بسته شدن مساجد، با وجود ممنوعیت تجمع، معترضان از همه طرف و در محلات مختلف پایتخت با پلیس درگیر میشوند. این روز به روز خشم تبدیل شد. شب قبل از روز بیست و هشتم دولت کلیه سایت های اینترنتی و تمام تلفن های همراه را مسدود و تمامی مکالمات تلفنی را قطع کرده بود. کشور در آتش می سوزد شبها به تعداد تظاهر کنندگان افزوده میشود، آنها مقررات حکومت نظامی که در قاهره، اسکندریه و سوئز اعلام شده بود را نادیده می گیرند. کامیونهای پلیس مجهز به پمپ آب با فشار زیاد را به میان جمعیت می رانند، جمعیتی که بویژه از جوانان تشکیل شده بود. در قاهره، تانکها و سربازان در وحله اول توسط معترضان بعنوان قهرمانان آزادیبخش مورد استقبال قرار گرفتند. تلاشهای جهت آشتی ارتش با مردم وجود دارد، که مورد توجه زیاد رسانه ها قرار میگیرد این تلاشها حاصلی نداشت جز اینکه اینجا و آنجا مانع از پیوستن یک کاروان از خود روهایی رزمی با نیروهای امنیتی شود. همچنین چند نفر از مامورین پلیس با به زمین انداختن باطوم های خود به صف معترضین پیوستند. اما با این حال در نقاط دیگر بسرعت بر روی تظاهرات کنندگان که اقدام به مقابله با آنها نمودند آتش گشودند و با خودروهای زرهی از روی مردم عبور کرده و موجب مرگ آنها میشوند. رئیس کل ستاد ارتش مصر سامی عنان که جهت گفتگو با پنتاگون، یک هیئت نظامی به ایالات متحده را سرپرستی میکرد، در روز جمعه



سریعاً به مصر بازگشت. در این روز ماشینهای متعلق به پلیس و فرستادگان رییس جمهور، همچنین دفتر حزب حاکم به آتش کشیده شده اند. وزارت اطلاعات به غارت رفت. زخمیان در بیمارستانهای شلوغ به روی هم انباشته شده اند، در اسکندریه ساختمان فرمانداری هم به آتش کشیده شد. همچنین در منصورا در دلتای نیل، درگیری خشونت آمیزی صورت گرفته است که منجر به مرگ چندین نفر گردید. تعدادی از محاصره کنندگان تلاش میکنند که محل تلویزیون دولتی را بتصرف خود دریاورند، اما توسط ارتش به عقب رانده میشوند. حدود ساعت ۲۲ و ۲۰ دقیقه حسنی مبارک در تلویزیون ظاهر شد تا در باره یک تغییر صحبت کند، او اعلام کرد که هیئت دولت روز بعد تغییر خواهد کرد و وعده داد که اصلاحات سیاسی و اقدامات جدید در جهت برقراری دموکراسی را آغاز میکند. اما او بر عزم خود مبنی بر "اطمینان خاطر از تضمین امنیت وثبات مصر" در برابر اقدام به تلاش در جهت تضعیفش تاکید کرد. این اظهارات خشم مردم را هر چه بیشتر دامن زد و عزم و اراده معترضان به ادامه مبارزه را تقویت بخشید.

... به زور وارد بازی امپریالیستی میشود...

اما اگرچه تونس برای مردم معترض یک نمونه بود، ولی برای بورژوازی اداره کشور بدین شیوه غیر ممکن شد. تونس کشوری است نسبتاً کوچک که از نظر منافع عمده امپریالیستی میتواند برای یک دوست کشور درجه دوم نظیر فرانسه (۲) دارای اهمیت باشد. اما این مسئله در رابطه با مصر کاملاً متفاوت است، (با بیش از ۸۰ میلیون نفر جمعیت) که به مراتب پر جمعیت ترین کشور در منطقه میباشد و از نظر استراتژیک و اساسی دارای یک پایگاه مرکزی در شرق میانه، بویژه برای آمریکا می باشد. در این منطقه مسائل بیشتری در خطر است. سقوط رژیم مبارک میتواند یک هرج و مرج منطقه ای، وعواقب جدی را موجب گردد. مصر تحت رهبری مبارک، متحد اصلی ایالات متحده آمریکا در تضاد شرق میانه است، تا بتواند از حمایت دولت اسرائیل اطمینان حاصل کند. همچنین دارای یک نقش غالب و یا کلیدی در روابط اسرائیل و فلسطین و حتی در میان خود فلسطینی هاست، بین محمود عباس از فتح و اسلام گرایان حماس. این دولت تا همین چندی پیش به عنوان عامل ثبات در کشورهای نزدیک شرق در نظر گرفته میشد. علاوه بر این تحولات سیاسی در سودان، که در آن جنوب کشور از آن جدا شده است، نیاز به یک مصر مقتدر دارد. در حال حاضر ۴۰ سال از این استراتژی ماهرانه آمریکا در زمینه اختلافات بین اعراب و اسرائیل می گذرد. بی ثباتی در آن خطر فروپاشی در بسیاری از کشورهای منطقه را بدنبال خواهد داشت، بخصوص در اردن، لیبی، یمن، و سوریه. این مسئله نگرانی ایالات متحده را به وضوح آشکار میسازد که آنها را، بدلیل داشتن روابط نزدیکشان با این رژیم، در وضعیت بسیار دشواری قرار میدهد. اوپاما و دیپلماسی آمریکا خود را موظف میدانند تا به تجهیز قوای خود پرداخته و در اعمال فشار مستقیم بر مبارک پیش دستی کند، تلاش در جهت حفظ ثبات کشور و بخصوص برای حفظ رژیم مبارک. به همین دلیل اوپاما آشکارا اظهار داشت که او، جهت مجبور کردن مبارک، یک گفتگوی نیم ساعته با وی داشته است، در این گفتگو اوپاما اصرار داشته که مبارک باید خواسته های مردم را بپذیرد. قبل از آن هیلاری کلینتون گفته بود که "باید از نیروهای امنیتی خواسته شود که خویشتنداری بیشتری بخرج دهند" و اینکه دولت بسرعت شبکه های اجتماعی اینترنتی گفتگو را مجدداً ترمیم و راه اندازی کند روز بعد، عمر سلیمان، رییس قدرتمند نیروهای امنیتی نظامی، که همچنین مسئول مذاکرات با اسرائیل در شرق میانه میباشد، احتمالاً تحت فشار آمریکا، به عنوان معاون رییس جمهور برگزیده شد. در حقیقت این ارتش بود که از محبوبیت خود در میان معترضان استفاده کرد زیرا که ظاهراً ارتش خود را در پشت صحنه نگهداشته بود. ارتش در مکانهای مختلف با میانجیگری در بین تظاهرکنندگان قصد داشت بخش وسیعی از جمعیتی که بصورت فشرده در مرکز شهر تحصن کرده و عملاً منع رفت و آمد را نادیده گرفته بودند، "در بازگشت به خانه هایشان و" حفاظت" خود در مقابل باند دردها" یاری رسانند.

... همانگونه که در دیگر کشورهای عربی...

همزمان در مصر تظاهراتهای دیگری نیز در الجزایر، یمن، اردن بوقوع پیوست، در کشور اردن ۴۰۰۰ نفر تظاهرکننده برای سومین بار متوالی در طول سه هفته در امان گرد آمدند. آنها در اعتراض به گرانی هزینه های زندگی خواهان اصلاحات اقتصادی و سیاسی از جمله استعفای نخست وزیر شدند. در این رابطه مقامات دولتی با ایجاد راه حل های کوچک اقتصادی و برخی مشورت های سیاسی به یک سری اقدامات بسیار ناچیز دست زدند. اما تظاهرات به شهرهای ایربید و کراک گسترش یافت. سرکوب و فشار در الجزایر ۵ کشته و ۸۰۰ مجروح بر جای گذاشته است. در تاریخ ۲۲ ژانویه تظاهرات مردم الجزایر در مرکز شهر بشدت سرکوب شد. همچنین در تونس سقوط بن علی توانست از خشم مردم و سرکوب جلوگیری بعمل آورد: از زمان خروج بن علی تا کنون تعداد کشته های ناشی از اعدام های خود سرانه در زندانها بیش از کشته های ناشی از درگیری با پلیس از قبل می باشند. "کاروان آزادی" که از غرب کشور آمد و جنبش از آنجا آغاز شده بود، حکومت نظامی را نا دیده گرفت و روزهای متمادی جلو کاخ دولت چادر زد و خواستار استعفای حزب حاکم گردید که هنوز از افراد قدیمی و پیروان متعصب آن تشکیل می شد. خشم مردم همچنان ادامه دارد زیرا هنوز مردانی از زمان بن علی، همچنان زمام امور کشور را در اختیار خود دارند. تجدید سازمان دولت که بارها و بارها به تعویق افتاده شد و در تاریخ ۲۷ ژانویه بالاخره صورت پذیرفت، بد نام ترین وزرای رژیم قدیمی را برکنار کرد، اما نخست وزیر را همچنان حفظ کرد، و بدین ترتیب موفق به مهار اعتراضات نشد. سرکوب وحشیانه پلیس ادامه دارد و اوضاع همچنان بی نظم و آشفته است. این شورشیهای عظیم و خود جوش انفجاری نشان میدهند که مردم دیگر نمی خواهند به وضع فعلی ادامه دهند. آنها میخواهند به بدبختی و فلاکت و سرکوب این رژیمها پایان دهند. اما آنها تاثیرات منفی ناشی از توهمات دموکراسی و سموم ناسیونالیسم را نیز نشان می دهند: در تظاهرات های مختلف پرچمهای ملی با افتخار به اهتزاز در آمده است. چه در مصر و چه در تونس خشم استثمارشوندگان بلافاصله بسمت مبارزه برای دموکراسی بیشتر منحرف شد. نفرت مردم علیه رژیم و تمرکز کامل بر مبارک (همانند بن علی در تونس). موجب شده است که خواسته های اقتصادی مردم علیه فلاکت اقتصادی و بیکاری توسط رسانه های بورژوازی تا سطح رفتن مبارک تقلیل یابد. واضح است که این به بورژوازی کشورهای "دمکراتیک" امکان میدهد که طبقه کارگر و بویژه طبقه کارگر کشورهای مرکزی را متقاعد سازد که "قیام های مردم" در شرق میانه با توسعه مبارزه کارگران در کشورهای مرکزی ریشه یکسانی ندارد.

به سوی توسعه جنگ طبقاتی

این طغیان بزرگ اجتماعی هم اینک بطور فزاینده ای به جلوی صحنه جامعه رانده میشود، که ناشی از تشدید بحران جهانی سرمایه داری و انعکاس آن در کشورهای پیرامونی است. خشمی که تا کنون بصورت دائمی و منحصر بفرد ادامه دارد نشان دهنده تنش های امپریالیستی و جنگ های مختلف میباشد، این مسئله شرایط سیاسی نوینی را ایجاد میکند که سرمایه داری باید بر روی این تحولات حساب باز کند. پیدایش این قیام در مقابل فساد رهبران، آنهایی که میبایست خود را بر می کنند در حالی که اکثریت قریب به اتفاق مردم از گرسنگی رنج می برند، نمی تواند در این کشورها بخودی خود حل شود. اما وجود این جنبش ها نشانه از اعلام بلوغ اختلافات اجتماعی آینده می باشد که بطور حتم در بیشتر کشورهای صنعتی در مقابله با مشکلاتی یکسان بوجود می آیند: کاهش سطح معیشت، رشد فقر، بیکاری جوانان. افزون بر آن، این قیام در برابر سیستم ورشکسته ای است که در میان جوانان اروپا در حال رشد میباشد، همانطوریکه ما در مبارزه دانشجویان بخصوص در فرانسه، انگلیس و ایتالیا آنرا مشاهده میکنیم. آخرین نمونه: در تاریخ ۲۱ ژانویه تعداد بیست هزار نفر از دانشجویان و معلمان با حضور در خیابانهای لاهه (هلند) در مقابل پارلمان و وزارت آموزش و پرورش دست به اعتراض زدند. آنها در برابر افزایش شدید هزینه های ثبت نام در دانشگاهها اعتراض کردند، که در وهله نخست علیه مردود شدگان (اغلب در مورد کارگران دانشجویان) صدق میکند که مجبورند کار کنند تا هزینه مورد نیاز دانشگاه خود را بپردازند، آنها باید سالانه مبلغ سه هزار یورو اضافی بپردازند، در حالیکه بر اساس اعلام آخرین کاهش بودجه باید در این بخش ۷۰۰۰ موقعیت شغلی حذف گردند. این تظاهرات یکی از مهمترین تظاهرات دانشجویی بیست سال گذشته در این کشور بوده. آنها به شیوه ای خشونت بار و بیرحمانه توسط پلیس مورد حمله قرار گرفتند. وجود این جنبش های اجتماعی نشان از یک پیشرفت مهم در رشد و توسعه مبارزه طبقاتی در همه کشورهاست. حتی اگر طبقه کارگر به اندازه کافی بعنوان یک نیروی مستقل ظاهر نشده است. در کشورهای عربی طبقه کارگر همچنان غرق در جنبش های عمومی مردم است. در سراسر جهان شکاف بین طبقه حاکم، بورژوازی، که با غرور و بطور مبالغه آمیز ثروتش را بنمایش میگذارد از یک طرف و بخش وسیعی از استثمارشوندگان که عمیقتر و عمیقتر در بدبختی و محرومیت فرو میروند از طرف دیگر روز به روز بیشتر میشود. این شکاف بسوی نزدیکتر شدن و اتحاد پرولتاریای همه کشورها در راستای یک مبارزه مشترک در مقابل کاپیتالیسم گام بر میدارد، و قتیکه بورژوازی ناتوان از پاسخگویی به خواست استثمار شوندها با استفاده از حربه صرفه جوئی و با توسل به روش باطوم و گلوله به معترضین پاسخ میدهد. شورش و مبارزه اجتماعی در سالهای آینده بناگیز در اشکال مختلف ظاهر خواهد شد و در هر منطقه ای از دنیا بوقوع خواهد پیوست. نقاط قوت و ضعف جنبش های اجتماعی در همه جا یکسان نیستند. در اینجا خشم، ستیزه جوئی و شجاعت مثال زدنی هستند. به همین دلیل روشها و عظمت مبارزه گشایش دیدگاههای نوین را امکان پذیر و ساخت توازن قوا به نفع طبقه کارگر را میسر میسازد، طبقه کارگر تنها طبقه اجتماعی است که قادر به ارائه یک چشم انداز روشن به بشریت میباشد. در



اینجا بویژه تمرکز و تجربه پرولتاریا، تجهیز مبارزه اش در کشورهای واقع در قلب جهان سرمایه داری، تعیین کننده خواهند بود. بدون بسیج گسترده پرولترهای کشورهای مرکزی، شورشیهای اجتماعی در سرمایه داری پیرامونی نهایتاً به ناتوانی محکوم هستند و آنها قادر نخواهند بود خود را از زیر یوغ این یا آن گروه از طبقه حاکم رها سازند. تنها مبارزه بین المللی طبقه کارگر، همبستگی اش، وحدتش، سازمان و آگاهی اش در صف آرائی نبرد، قادر خواهد بود در ادامه همه سطوح جامعه را به منظور پایان دادن به این سیستم رو به زوال و ساختن یک دنیای دیگر با خود همراه سازد.

W / ۲۹ ژانویه ۲۰۱۱ ترجمه از سارا- م

زیر نویس ها:

(۱) در اینجا ما باید در رابطه با میزان سکوت بین المللی در مورد وضعیت الجزایر دقیق باشیم. بنظر می رسد که بطور مثال در کابیلیا آتش مبارزه همچنان شعله ور است.

(۲) فرانسه که، پس از حمایت اش از بن علی، به گناهش اعتراف کرد، چرا که وضعیت در تونس را دست کم گرفته و حاکم مطلق را مورد پشتیبانی قرار داده بود، مواظب اوضاع است که مبادا دوباره خود را با دلسوزی از مبارک مورد تمسخر قرار دهد و مراقب رفتار خود در دعوت او به ترک مصر است.

عروج رادیکالیسم «چپ» و وحشت قلم به مزدان ارتجاع بورژوازی

رزم رزمنده



باز هم وحشت از "چپ" تن چماق داران سابق را لرزاند. عباس عیدی در مقاله اش هر چی که نگفته باشد حداقل به خیزش مجدد رادیکالیسم چپ اعتراف کرده. او در اینباره میگوید :

"خوب، بد، زشت چپ

همکاران روزنامه از من خواستند که درباره رشد و به تعبیری احیای مجدد «چپ» در محیطهای دانشگاهی کشور یادداشتی بنویسم. گرچه اطلاع دقیقی از وضعیت «چپ» مارکسیستی در دانشگاههای کشور ندارم و فقدان فضای باز برای فعالیت شفاف گرایشهای گوناگون دانشجویی و نیز در غیاب سازوکارهای دموکراتیک برای وزنکشی واقعی این گرایشها، اظهارنظر دقیق درباره کم و کیف فعالیت آنان در دانشگاهها غیر ممکن است. بنابراین با مفروض گرفتن چنین حضوری و صرف نظر کردن از ابعاد آن، به موضوع میپردازم.

اما غافل است از اینکه مسئله خیزش این رادیکالیسم امروزه مسئله ای بین المللی است. علیرغم تمامی تبلیغات ضد کمونیستی بورژوازی امپریالیستی، جهان مجدداً در آستانه این پرسش قرار گرفته که : دموکراسی امپریالیستی یا دموکراسی پرولتری؟ ما درباره عروج مجدد همین روند رادیکال چنین نوشتیم:

جهان در آستانه یک پرسش اساسی قرار دارد. دموکراسی امپریالیستی و یا دموکراسی پرولتری؟ ماشین دولتی بورژوازی امپریالیستی و سیستم بورکراتیک نظامی اش تماماً در منجلاب کشتار و دزدی و فساد در ابعاد جهانی فرو رفته و نظم بورژوا امپریالیستی بطور روزمره و از سوی ارتش میلیونی گرسنگان مورد پرسش و چالش قرار میگیرد. دنیای گرسنگان در آرزوی دستیابی به نان و آزادی به میدان جنگی نابرابر پای نهاده است. نیروهای متخاصمی که در دو سوی این نبرد به مقابله برخاسته اند در یک سو یعنی در صف ضد انقلاب شامل بورژوازی امپریالیستی و حاکمیتهای محلی بورژوازی و زمینداران که تا بن دندان در بند وابستگی مالی-دیپلماتیک بسر میبرند، میباشند. آنان در پی سرکوب و عقب راندن جنبش انقلابی بوسیله نیروهای نظامی و یا کنترل اوضاع در چهارچوب نظم سرمایه دارانه حاکم و تجدید سازمان در ارتجاع بورژوازی حاکم بوسیله اپوزیسیونهای بورژوائی و اپورتونیستها هستند. و درست در سوی دیگر کارگران و زحمتکشان و صفوف کمونیستها و دموکراتهای انقلابی قرار دارند که جهت تحول انقلابی در اوضاع و تغییر شرایط حاکم میجنگند. اساس این نبرد، رویارویی دو اردوگاه متخاصم است که یکی قصد حفظ شرایط یا حداکثر بزرگ کردن اوضاع کنونی و تداوم بساط چپاول و غارت را دارد و دیگری آمده است تا با تحقق نان و آزادی بسوی فردا گام بردارد. یکی یعنی جهان بورژوازی در پی تجدید قدرت دموکراسی امپریالیستی است و دیگری یعنی جهان کارگران و زحمتکشان! دنیای گرسنگان! علیرغم تبلیغات دیوانه وار روشنفکران بورژوا حول آلترناتیوهای بورژوا-امپریالیستی بسوی دموکراسی پرولتری روان است. در پس تمامی رویدادهای جاری مضاف دموکراسی امپریالیستی و دموکراسی پرولتری قرار دارد. یا دست به دست شدن دستگاه سرکوب و تعویض میرغضب و و تجدید سازمان بورژوا-امپریالیستی ارتجاع بورژوازی و تحمیل نظم تشدید استثمار و سرکوب؛ یا بزیر کشیدن بورژوازی و استقرار حاکمیت شوراهای کارگران و زحمتکشان. کمونیستهای انقلابی در هر کجا که باشند با افشای آلترناتیوهای بورژوا-امپریالیستی و راندن اپورتونیستها از صفوف انقلاب، در جهت نابودی ماشین دولتی و استقرار دولتی از نوع دولت کمون یعنی دولتی از نوع دموکراسی پرولتری و برقراری شوراهای مسلح کارگران و زحمتکشان و سازماندهی نظم سوسیالیستی مبارزه میکنند؛ این و فقط این سیاست است که معنای واقعی انترناسیونالیسم پرولتری است. انترناسیونالیسمی که در شرایط کنونی در شعارهای: مرگ بر ارتجاع و امپریالیسم و نان، آزادی، سوسیالیسم و برقرار باد حاکمیت شوراهای کارگران و زحمتکشان متبادر میشود.



مردم لیبی در محاصره آتش استبداد خونخوار داخلی و ضربات

تجاوزگران امپریالیست

سهراب شباهنگ

به دنبال تصویب قطعنامه 1973 شورای امنیت سازمان ملل، دولت های فرانسه، آمریکا، انگلستان، ایتالیا، کانادا، استرالیا، اسپانیا، بلژیک، دانمارک، نروژ، یونان، لهستان، قطر و امارات متحد عربی در ائتلافی با یکدیگر و در همکاری با اتحادیه عرب و ترکیه اجرای این قطعنامه را که خواستار استقرار منطقه تحریم هوایی (منطقه منع پرواز) در سراسر لیبی است بر عهده گرفتند. نیکلا سارکوزی روز شنبه 19 مارس 2011 (28 اسفند 1389) ضیافت ناهار تبلیغاتی ای در کاخ الیزه با سران دولت ها و برخی نهادهای موافق قطعنامه تشکیل داد تا تصویب این قطعنامه را موفقیت دیپلماتیک حکومت خود جلوه دهد. دو سه ساعت پس از پایان این مراسم هواپیماهای جنگی فرانسه که از مدتی پیش برای عملیات جنگی آماده شده بودند به لیبی حمله کردند. شنبه شب، کشتی های جنگی و زیردریایی های آمریکائی و انگلیسی مستقر در منطقه، 120 موشک تام هاک به لیبی پرتاب کردند تا سیستم های ضد هوایی و تأسیسات نظامی لیبی را منهدم کنند. بمباران لیبی روز بعد هم ادامه داشت و موشک ها و هواپیماهای آمریکائی و انگلیسی از زرادخانه مرگبار شان به حمله ادامه دادند. به گفته فرماندهان نیروهای ائتلاف تجاوزگر امپریالیستی، «فازهای بعدی» عملیات ادامه خواهد داشت. ناو هواپیمابر فرانسوی شارل دوگل، با دوهزار ناوی، در راه پیوستن به ناوگان های آمریکا و انگلیس در منطقه است.

عمرو موسی دبیر کل اتحادیه عرب که خواستار استقرار منطقه منع پرواز در لیبی شده بود با حالت «حق به جانب» و «معصومانه» می گوید ما خواستار استقرار منطقه منع پرواز برای جلوگیری از کشتار غیر نظامیان بودیم و نه بمبارانی که به کشتار غیر نظامیان دیگر منجر شود! باید پرسید آیا این سیاست پیشه کهنه کار معنی استقرار منطقه منع پرواز را نمی دانسته و شاهد اجرای عملی آن در عراق در زمان زمامداری کلینتون نبوده است؟ (تنها در آن دوره میزان بمباران عراق بیش از تمام جنگ ویتنام بود)؟ آیا او در همان ضیافت روز شنبه سارکوزی در بحث بمباران لیبی شرکت نداشته است؟ مسخره و ریاکارانه بودن این «اعتراض» به ویژه هنگامی آشکار می شود که رابرت گیت وزیر دفاع آمریکا هفته ها پیش از حمله، صریحاً گفته بود که ایجاد منطقه منع پرواز به معنی حمله نظامی و مستلزم انهدام دستگاه دفاع ضد هوایی لیبی، انهدام یا زمینگیر کردن هواپیماهای آن کشور، درهم شکستن «زیرساخت ها» اعم از ارتباطات و مخابرات تا تأسیسات و بناها و انبارهای اسلحه و سوخت و لوژیستیک است. با توجه به اختیارات وسیع مندرج در قطعنامه 1973، استقرار «منطقه منع پرواز» شامل درهم کوبیدن ادوات زرهی و توپخانه و خودروهای نظامی و غیره نیز می شود و براساس این قطعنامه هر ابزار جنگی نیروهای دولت لیبی و هر هدف نظامی را با تکیه بر «حفاظت از مردم غیر نظامی» می توان نابود کرد. افزون بر آن، این عملیات، اهداف اقتصادی را نیز شامل می شود.

این تجاوز نظامی که نام «طلوع اودیسه» بر آن نهاده اند بی شک تاکنون شمار زیادی تلفات غیر نظامی به بار آورده است هر چند فرماندهان نظامی از «عملیات جراحی گونه» که ظاهراً تنها اهداف نظامی را شامل می شود و «تلفات جنبی» ندارد حرف می زنند، اما مردم افغانستان و عراق معنی این «حملات دقیق و جراحی گونه» را در عمل دیده اند و بسیاری مردم جهان نیز معنی آن را خوب می دانند. کشته های این دو روز «هنوز از نتایج سحری است» که امپریالیست ها وعده اش را می دهند و معلوم نیست هنگامی که «اودیسه آنها» با بلوغ و کمال خودش برسد چقدر کشته به بار خواهد آورد. بدین سان ادعای «حفاظت از مردم غیر نظامی» (که به گفته برنارد کوشنر وزیر خارجه اسبق فرانسه نام دیگری برای «حق دخالت droit d'ingérence» است) صرفاً پوششی برای پنهان کردن اهداف واقعی «استقرار منطقه منع پرواز» است. بهانه حمایت از مردم غیر نظامی و جلوگیری از کشتار آنها دروغ بزرگ و شوخی تلخ و وقیحانه ای است که دست کم تاریخ 50 سال گذشته خاورمیانه، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نادرستی آن را در فلسطین، عراق، اندونزی، کنگو، آفریقای جنوبی، الجزایر، ویتنام، کامبوج و لائوس، برمه، سری لانکا، رواندا، سودان، پاکستان و افغانستان، آرژانتین، شیلی، هائیتی، ایران، ترکیه و غیره نشان داده است. در همه این کشورها شاهد سرکوب های خونین و گاه قتل عام های وسیعی بوده ایم که یا خود امپریالیست ها و کارگزاران مستقیم شان عامل آن بوده اند و یا به خاطر منافعشان چشم و گوش خود را بر آنها بسته اند. بدین سان کسی که چشمی برای دیدن و حداقلی از تشخیص داشته باشد فریب ادعای «حفاظت از مردم غیر نظامی» را نخواهد خورد.

آری، هدف واقعی حمله نیروهای مؤتلف امپریالیستی به لیبی حفاظت از مردم غیر نظامی نیست. این حمله گسترده نظامی اهداف زیر را تعقیب می کند: **کنترل جنبش اعتراضی مردم لیبی و شکل دادن بدان در جهت منافع سیاسی و اقتصادی و نظامی امپریالیست های غربی** حمله نظامی امپریالیستی به لیبی را بدون در نظر گرفتن جنبش عمومی مردم زحمتکش برای آزادی و نان در کشورهای عربی، به ویژه تونس، مصر، الجزایر، مراکش، عمان، بحرین و غیره نمی توان درک کرد. به ویژه توجه به موارد تونس، مصر و لیبی آموزنده است. از سیال های دور تا دو سه ماه گذشته دولت های امپریالیستی، شرکت های چند ملیتی و نهادهای سرمایه داری جهانی با بن علی، حسنی مبارک و طی تقریباً ده سال گذشته با معمرفذافی بهترین روابط را داشتند. چه چیز باعث شد که دولت آمریکا به فرماندهی ارتش تونس توصیه کند تا از دستور بن علی سرپیچی نماید و وزیر خارجه آمریکا به انتقاد صریح از بن علی بپردازد و تلویحاً خواستار کنار رفتن او شود؟ چه چیز باعث شد که اوپاما که نزدیک ترین روابط را با مبارک داشت به صراحت خواستار کنار رفتن فوری او و انتقال حکومت گردد و پس از او آنگلا مرکل، طیب اردوغان، سارکوزی و دیگران نیز خواستار کنار رفتن مبارک شوند؟ چه چیز باعث شد سارکوزی که تا آخرین لحظه با حکومت بن علی بهترین روابط را داشت و وزیر خارجه اش پیشنهاد کمک به بن علی برای سرکوب تظاهرات و اعتراضات مردم تونس و استفاده از «کاردانی فرانسه در این زمینه» می نمود، و همین سارکوزی که فرش قرمز به افتخار قذافی پهن کرد و برای او خیمه و خرگاه برافراشت (به امید اینکه نیروگاه هسته ای و سلاح به او بفروشد)، «پیشاهنگ» به رسمیت شناختن «شورای ملی انتقال» مستقر در بنغازی و دخالت مستقیم نظامی در لیبی شود؟ پاسخ به همه این پرسش ها یکی است: سیل عظیم اعتراضات و جنبش وسیع توده ای در این کشورها و انفجار انقلابی در آنها، به عبارت دیگر تغییر در تناسب قوا، باعث شده است که امپریالیست ها نه در محتوا، بلکه در شکل، سیاست خود، در تاکتیک های خود و تا حدودی در استراتژی خود تجدید نظر کنند.

تا زمانی که قدرت های حاکم در تونس، مصر و لیبی قادر به مهار کردن جنبش کارگری و توده ای بودند و تا زمانی که همقطاران آنها در کشورهای دیگر قادر به سرکوب باشند و به ویژه هنگامی که این سرکوب با منافع امپریالیستی هماهنگ باشد (مانند مورد بحرین)، قدرت های امپریالیستی نه تنها احساسات «انسان دوستی» شان گل نمی کند، بلکه مشوق و یاری دهنده این سرکوب ها هم هستند. اما به هنگام برآمد وسیع و پیگیر جنبش اعتراضی توده ای با خواست صریح براندازی وضعیت دگرگون می شود. چنین وضعیتی ناقوس خطری است که نه تنها طبقات حاکم بر کشورهای تحت سلطه و عقب مانده، بلکه سرمایه داران و دولت های کشورهای پیشرفته و سلطه گر سرمایه داری را نیز دچار وحشت می کند. این وحشت تنها به خاطر از دست دادن بازار و غیره نیست، بلکه ترس از «سرایت انقلاب» به کشورهای «متروپل» نیز هست. دولت های کشورهای سرمایه داری پیشرفته و سیاست مداران و ایدئولوژی پردازانشان به خوبی می دانند که بخش های فزاینده ای از کارگران و جوانان این کشورها با جنبش های انقلابی و آزادی خواهانه در کشورهای زیر سلطه همدلی و تا حدی مرابده و همکاری دارند و انتقال تجربه و اندیشه بین آنها وجود دارد (هر چند این کنش و واکنش هنوز به هیچ رو کافی نیست).

بدین سان دولت های امپریالیستی می کوشند در صورت موفق نشدن سرکوب جنبش های آزادی خواهانه و انقلابی در کشورهای زیر سلطه، این جنبش ها را به زیر نفوذ خود درآورند تا از یک سو از رادیکال شدن و پیشروی این جنبش ها در جهت دموکراسی انقلابی و سوسیالیسم جلوگیری کنند و از سوی دیگر متحدان استراتژیک جدیدی از میان جریان های مختلف اپوزیسیون این کشورها برای آینده به دست آورند. امپریالیست ها به ویژه با احزاب و یا عناصر طبقات



دارای این کشورها در حفظ روبنای نظامی و اداری یعنی اساس ماشین دولتی و یا ایجاد چنین دستگاه سرکوب طبقاتی، اشتراک منافع دارند. درست به همین جهت است که می کوشند تا آنجا که امکان دارد ماشین نظامی و اداری گذشته را حفظ کنند (تلاش مشترک بورژوازی و دیگر طبقات دارا در تونس و مصر و نیز امپریالیست ها برای حفظ ماشین دولتی، به ویژه ارتش، در این مورد کاملاً گویا است).

در لیبی از یک سو جنبش اعتراضی به خاطر سرکوب خونین رژیم قذافی شکل مسلحانه به خود گرفته بود. از سوی دیگر آن نفوذ مستقیمی که امپریالیست ها در تونس و مصر بر ارتش و دیگر دستگاه های دولتی داشتند، در لیبی وجود نداشت. عوامل بسیار مهم دیگر مانند اهمیت لیبی به عنوان تولید کننده مهم نفت آفریقا و موقعیت ژئوپولیتیک لیبی و غیره که پائین تر به آنها اشاره می کنیم باعث شد که امپریالیست ها در اینجا به طور مستقیم دخالت نظامی کنند. این دخالت - در صورت موفقیت - به آنها امکان خواهد داد جنبش اعتراضی و جنگ داخلی لیبی را براساس منافع خود شکل دهند، ماشین دولتی جدیدی که حافظ مستقیم منافعشان به ویژه در آینده و در منطقه باشد با تکیه بر برخی از بوروکرات ها و افسران و مقامات امنیتی رژیم قذافی که اینک به شورشیان «پیوسته اند»، عناصر جاه طلب، برخی از سران قبایل مخالف قذافی و احتمالاً برخی از گروه های مشابه اخوان المسلمین در لیبی به وجود آورند. ماشینی که دست یابی به اهداف اقتصادی و سیاسی شان را که در زیر به آنها اشاره می کنیم تسهیل نماید و جنبش جوانان و زحمتکشانش لیبی برای آزادی و نان را کنترل و خنثی سازد.

کنترل کامل تر و وسیع تر منابع و صنایع نفتی لیبی

لیبی سومین تولید کننده نفت در آفریقا پس از نیجریه و آنگولا است و از نظر ذخایر نفتی مقام اول را در آفریقا دارد. هزینه تولید نفت لیبی نسبتاً پائین است و به خاطر کم بودن سولفورش، پالایش آن نیز ارزان تر تمام می شود. منابع غنی نفت لیبی، مزیت های نسبی آن در زمینه استخراج و پالایش و نزدیکی آن به بازارهای مصرف (که بخش مهمی از آن در اروپا واقع است) اشتباهی شرکت های بزرگ نفتی را تحریک می کند.

شرکت های نفتی خارجی فعال در لیبی (پیش از جنبش های اعتراضی اخیر) عبارت بودند از شرکت های اروپایی رهسول YPF، انی، توتال، OMV، وینترشال و نیز شرکت های آمریکایی مانند کونوکو فیلیپس، ماراتن اوپل کورپ، هس کورپ، اکسیدنتال پترولیوم کورپ و شرکت کانادائی پترو-کانادا.

صادرات نفت لیبی حدود 2 درصد مصرف نفت جهان است. هرچند قطع این صادرات در کوتاه مدت با افزایش تولید مثلاً در عربستان سعودی قابل جبران است (گرچه کیفیت نفت عربستان سعودی پائین تر از نفت لیبی است) اما در میان مدت و دراز مدت، به ویژه با افزایش تقاضای نفت چین و هند و فروکش کردن بحران اقتصادی جهانی، تحمل این کمبود نفت، مشکل ساز خواهد بود. از این رو دست یابی به ذخایر غنی نفت لیبی اهمیت زیاد و حتی حیاتی برای قدرت های بزرگ سرمایه داری و به طور مشخص شرکت های نفتی فعال در لیبی دارد. دست یابی به نفت لیبی از نظر سیاسی و ژئوپولیتیک هم مهم است چون با توسعه تولید نفت در لیبی امکان فشار اقتصادی به کشورهایی مانند ایران افزایش می یابد.

همچنین کنترل این منابع از سوی قدرت های غربی می تواند مانعی در راه دست یابی احتمالی چین که در همه جا به دنبال نفت و گاز است به وجود آورد. با توجه به آنچه گفته شد بی تردید دست یابی «آزاد» به منابع نفت لیبی یکی از اهداف حمله نظامی به لیبی به بهانه حفاظت از مردم غیر نظامی این کشور است.

کنترل دریای مدیترانه

هرچند قدرت هائی که در حمله به لیبی شرکت کرده اند در حوزه مدیترانه دارای نفوذند اما تضعیف قذافی یا برانداختن او (که یکی از اهداف اعلام نشده یورش به لیبی است) زمینه و امکانات بیشتری برای کنترل مدیترانه و احتمالاً ایجاد پایگاه نظامی دائمی فراهم می کند. این امر به ویژه با توجه به تغییرات سیاسی ای که در تونس و مصر رخ داده و با احتمال اوج گیری مبارزات توده ای در الجزایر، مراکش و سوریه و غیره اهمیت دارد. افزون بر آن تا آنجا که به کشورهای اروپائی عضو ائتلاف مربوط می شود کنترل مهاجرت از آفریقا به اروپا نیز مهم است. می دانیم که یکی از برگ های برنده قذافی در روابط و معاملاتش با کشورهای اروپائی کنترل عبور مهاجران از طریق لیبی به اروپا بود.

اطمینان بخشیدن به اسرائیل

جنبش های اعتراضی اخیر مردم در کشورهای عربی و به ویژه سقوط حسنی مبارک همچون طرف معامله قابل اعتماد، و عدم اطمینان از آینده مصر باعث تضعیف موضع اسرائیل گردید. تغییر رژیم در لیبی به کارگردانی دولت های مهاجم امپریالیستی باعث اطمینان دادن به اسرائیل می شود. از سوی دیگر، هرچند قذافی مدت ها است که از حمایت از جنبش فلسطین کنار کشیده است اما سران اسرائیل به هر حال از برافتادن و یا تضعیف او خوشحال می گردند. همچنان که آمریکا، فرانسه و انگلیس که هرکدام «خرده حساب هائی» با او دارند.

توسعه بازار برای فروش اسلحه

دولت های مهاجم شرکت کننده در «ائتلاف»، به ویژه آمریکا، فرانسه، انگلستان و ایتالیا تولید کننده و فروشنده انواع سلاح اند و تجاوز به لیبی فرصتی برای فروش سلاح به دولت آینده لیبی و دولت های دیگر است. از سوی دیگر این جنگ، فرصتی برای سازندگان سلاح برای فروش آن به خود این دولت های مهاجم برای جانشین کردن سلاح ها و مهمات فرسوده و کاربست «مدل های جدید» است.

(6) تمرین تجاوزهای دیگر

این جنگ همچنین فرصتی برای تمرین تجاوزهای دیگر به ویژه در خاورمیانه و تحکیم موقعیت امپریالیست ها برای مقابله با جنبش ها و انقلابات دیگر در منطقه است.

سخن آخر

تجاوز امپریالیستی به لیبی با اهداف پلید آن که بر شمردیم و نتایج وخیمی که می تواند برای جنبش های اعتراضی و انقلابی داشته باشد، یک بار دیگر اهمیت و ضرورت سازمان یابی طبقه کارگر، به ویژه سازمان یابی سیاسی این طبقه در حزب سیاسی خود، حزب کمونیست، را به روشنی نشان می دهد. حزبی متشکل از پیشروان طبقه کارگر که به تئوری سوسیالیسم علمی مجهز باشد، حزبی که در تمام عرصه های مبارزه طبقاتی و همه اشکال مبارزه انقلابی پروتاریا و توده های تحت ستم شرکت داشته باشد، حزبی که در کنار طبقه کارگر و توده ها، آنها را نسبت به همه توطئه های دشمنان طبقاتی آگاه سازد تا با نیروی عظیم توده سدی در مقابل آن دشمنان به وجود آید و در همان حال با تکیه بر همان نیرو راه روشن و پر شکوه انقلاب پیروزمند آینده گشوده شود.



مصر ، تونس : قدرت ما در مبارزه جمعی است!

ارسال شده توسط ICC در 21:14 Mon, 2011-04-25

چه وقایعی در هفته های اخیر در تونس و مصر رخ داده است و چه وقایعی در این لحظه در لیبی در جریان است؟ قیام عظیم مردم و طبقات استثمار شده علیه رژیم های ترور، در برابر شرایط وحشتناک زندگی، بر علیه بیکاری و فلاکت که توسط فشار ناشی از بحران اقتصادی دیگر غیر قابل تحمل گردیده است، بالا آمدن این موج خروشان به همه دنیا نشان میدهد که دولت ها حتی خونین ترین آن قادر مطلق نیستند، این امکان وجود دارد که آنها را سرگون کرد. همانطور که پس از خروج مبارک در مصر و بن علی در تونس هیچ چیزی حل نشده است در مصر همانند تونس می بایستی وزرای جدید، خواه نظامی یا غیر نظامی از همان دسته و اردوگاه، و از همان طبقه حاکمان قدیمی در قدرت باشند. آنها همه از یک هدف مشترک پاسداری و محافظت می کنند: ما را استثمار کنند. پس از چند دهه که از انعقاد پیمان دوستی بورژوازی غرب با این دیکتاتورها گذشته است، اینبار آنها از نوع چپ و راست آن به روشی ریاکارانه از مردم شجاعی که برای دموکراسی می جنگند، تعریف و تمجید می کنند. اما بدبختی و ظلم و ستمی، که باعث ایجاد شورش گردیده است، هنوز وجود دارند. همانگونه که این مصائب در سراسر جهان در خدمت سرمایه داری و طبقه حاکم حضور دارد.

معنای این شورش چیست؟

مبارزه ناخواسته ای که دیگر نمیتوان از ادامه آن جلوگیری کرد (واکنش دومینویی) و در این لحظه منجر به سرنگونی یا باز خواست مستقیم رژیم های دیکتاتوری در شمال آفریقا و شرق میانه میگردد، برای بسیاری تداعی گر واکنش زنجیره ای است، که فروپاشی رژیم های اروپای شرقی در اوایل سالهای ۱۹۹۰ را توصیف میکند. این واکنش بعلاوه با همان توهمی که در آن سالها وجود داشت: مردم مختلف، آزاد از دهها سال ترور، که خود را به دموکراسی واهی متوسل میسازند همراه است. اما یک تفاوت بسیار بزرگ میان این دو رویداد و این دو دوره وجود دارد. در ۱۹۹۰-۱۹۸۹ تنها بورژوازی بود که با انتشار ایدئولوژی دروغین خود مبنی بر مرگ کمونیسم (با معادل قرار دادن کمونیسم با فروپاشی رژیم های استالینیستی) از شرایط موجود بهره برداری کرد. پرولتاریا از این مسئله آگاه نبودند که در واقع بخشی از کل سیستم سرمایه داری، که ورشکسته بود، سقوط کرد. این تبلیغات گسترده بویژه ضربه بسیار مهمی به روحیه اخلاقی و اعتراضی طبقه ما زده است به طور مشخص در طول سالهای ۱۹۹۰، در سراسر جهان، خیلی بندرت مبارزه ای وجود داشت. اما در این لحظه، آزاد سازی همه مردم از زیر یوغ بسیار سنگینی که دیکتاتورهای منغوره آنها تحمیل کرده اند شکل میگیرد، بر عکس آنها را به مبارزه در هر جای دنیا تشویق میکند، حتی اگر این شورشها به دام ایدئولوژی های مخرب ملی گرایانه و در توهمت قوی مبنی بر امکان پذیری انتخابات آزاد بیفتد. حضور کارگران در جنبش، که خود را حول جایگاه و خواسته های طبقاتیشان متمرکز میکند، بعلاوه مثبت ترین عامل آنرا تشکیل میدهد. و این دقیقاً همان جنبه ای است که وحشت بورژوازی را در سراسر جهان افزایش میدهد. مبارزه کارگران، که در آغاز در انفجار خشم عمومی غرق شده بود، بویژه در مصر بطور حتم نقش موثری در سرعت بخشیدن به وقوع حوادث ایفا کرده است. جاز اهمیت است که، تنها ۴۸ ساعت بعد از گسترش اعتصابات در منطقه صنعتی کناره کانال سوئز، اوباما ارتش مصر را متقاعد ساخت که باید خروج مبارک بلافاصله صورت گیرد. روشنتر از آن مشاهده میکنیم که جنبش اعتصاب بعد از آن به گسترش خود ادامه داد. به همین خاطر ارتش، حاکم ملی جدید، مجبور به ابلاغ یک پیام بدون ابهام شده است که در آن به شیوه ای تهدید آمیز به اعتصاب کنندگان اعلام کرده است تا اعتصاب را متوقف کنند و کارگران و کارمندان دولتی دوباره بر سر کار خود بازگردند.

تائیدیه ای بر مبارزه کارگری...

حسام الهمالاوی (۱) درمقاله ای مندرج در روزنامه گاردین ۱۴ فوریه، احیاء مبارزه کارگران را بشرح زیر توصیف میکند: "همه طبقات مصدر مبارزه شرکت کردند، مبارک موفق شد همه طبقات اجتماعی را نسبت به خود بیگانه سازد. در میدان تحریر دختران و پسران نخبگان مصری، همراه با کارگران، مردم طبقه متوسط و فرودستان شهری حضور داشتند. اما بیاد داشته باشید تنها زمانیکه اعتصابات توده ای، در روز چهارشنبه، آغاز گردیدند، قدرت رژیم شروع به از هم پاشیدن کرد و ارتش مبارک را مجبور به عقب نشینی نمود، چرا که دولت حاکم به نقطه سقوط خود رسیده بود (....) از روز اول قیام، در تاریخ ۲۵ ژانویه، طبقه کارگر در تظاهرات شرکت کرده اند. اما کارگران در وهله نخست بعنوان "معترضین" و نه بمثابة "کارگران" در این جنبش شرکت داشتند، این بدان معنی است که آنها بصورت مستقل در جنبش عمل نکردند. این معترضان نبودند که موجب توقف روند اقتصادی گردیده بودند، بلکه این دولت بود که با برقراری منع رفت و آمدش و بستن بانکها و مراکز کسب و کار موجبات بروز اختلال در سیستم اقتصادی کشور گردید. فی الواقع این یک اعتصاب کاپیتالیستی به منظور تهدید و ارباب مردم مصر بود." در مقاله ای بر روی وبسایت اینترنتی www.pmpress.org دیوید مک نالی (۲) نظرش را پیرامون وسعت مبارزه کارگران چنین بیان میکند: "در هفته ای که ۷ فوریه آغاز است، در طول چند روز دهها هزار نفر از کارگران بطور ناگهانی وارد عمل شدند. دهها هزار از کارگران راه آهن دست به اعتصاب زده و راه ترن از کارگران بخش خدمات کانال سوئز محل کار خود را ترک و در سوئز و دو شهر دیگر دست به تحصن زدند. در ماهلا تعداد ۱۵۰۰ نفر از کارگران نساجی ابوالصبا دست به اعتصاب زده و اقدام به بستن بزرگراهها کردند. در بیمارستان کفرالزاید صدها نفر از پرستاران دست به سازماندهی یک تحصن زدند و توسط صدها تن از کارکنان بیمارستانهای دیگر مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفتند. در سراسر مصر هزاران نفر دیگر از جمله راننده های اتوبوس در قاهره، کارگران مخابرات در مصر، تعدادی از روزنامه نگاران مطبوعات، کارگران شرکتهای داروسازی، شرکتهای فولاد همه و همه به موج مبارزه پیوستند. آنها خواستار افزایش دستمزد، اخراج مدیران بیرحم، پرداخت دستمزدهای معوقه، شرایط بهتر کاری و ایجاد اتحادیه های مستقل کارگری گردیدند. در بسیاری موارد آنها همچنین خواستار برکناری مبارک شدند. و در برخی موارد، نظیر ۲۰۰۰ تن از کارگران کارخانه ابریشم حلوان، خواستار خف هیئت مدیره شرکت مربوطه شدند. در خاتمه هزاران نفر از اعضاء کالج استادان دانشگاه قاهره بودند که آنها نیز به اعتراضات پیوستند، با نیروهای امنیتی درگیر شدند، و از ورود احمد شریک نخست وزیر مصر به دفتر دولت ممانعت به عمل آوردند." ما خواهیم توانست بسیار نمونه های دیگری به آن اضافه کنیم از جمله: حدود ۲۰۰۰ تن از کارگران آل مهالا آل کبری بزرگترین کارخانه نخ ریزی و بافندگی مصر، بیش از ۱۰۰ کیلومتری شمال قاهره، که بعد از یک توقف سه روزه اعلام اعتصاب کردند، کارکنان بانک که خواهان اخراج کارفرمایان رشواره خوار شدند، امدارگان که، در اعتراض به دستمزدها، با استفاده از وسایل نقلیه خود اقدام به مسدود کردن راهها نمودند، کارگرانی که در جلو دفتر فدراسیون اتحادیه های کارگری مصر تظاهرات کردند، که از آنها به عنوان "باند دزدان" و "ضربه ای اوباش" شکایت کنند و خواهان انحلالش شدند (بازوی نیرومند پلیس سیستم امنیتی اتحادیه ها به اعتراض این کارگران بطور طبیعی ... با عده و شتم و گلوله پاسخ داد)، در اینجا، بدون شک، میتوان نمونه های دیگری را بدان اضافه شوند.

.... با وجود توهمت دموکراتیک

اکنون که تظاهرات های گسترده پراکنده شده اند، شایعه گردیده است که برگزاری جلسات کارگری ممنوع خواهد شد. ما مدتهاست که از آن مطلع هستیم، از زمانیکه ارتش خود را جهت حفظ امنیت مردم بدفاع از آنها برخاست، صدها تن از نظامیان توسط همان نهاد "مردم" دستگیر و شکنجه شده اند، هیچ دلیلی وجود ندارد انتظار داشته باشیم که این نوع سرکوب "عادی" ادامه پیدا نکند. حتما اگر از درگیری های صف مقدم پرهیز شود. همچنین توهماتی وجود دارند مبنی بر اینکه ارتش متعلق به مردم است. این توهمت خطرناکند، زیرا آنها مانع میشوند تا ستمپدگان پی ببرند که دشمنان آنان چه کسانی هستند و ضربه بعدی از کجا فرود خواهد آمد. اما این توهمت در مورد ارتش بیشتر بخشی از توهمت عمومی در مورد "دموکراسی" است، از جمله اینکه تغییر در شکل دولت سرمایه داری عملکرد دولت را تغییر خواهد داد و خدمات او را با توجه به نیازی های اکثریت مردم تعیین خواهد کرد. فراخوان به منظور تشکیل اتحادیه های مستقل، که ویژگی بسیاری از اعتصابات است، منشأ خود را بخصوص در نوعی از این اسطوره "دموکراتیک" پیدا میکند. این افسانه بر مبنای این نظر استوار است که دولت سرمایه داری، که نقش آن حفاظت از سیستم می باشد، که نه به کارگران و نه به انسانیت در مجموع چیزی برای ارائه دارد، میتواند به طبقه استثمارشونده سازمانهای مستقل دائمی خودش را تضمین کند.

چشم اندازهای مبارزه طبقاتی چه هستند؟

ما هنوز با انقلاب به معنی اخص کلمه آن فاصله داریم تا بطور مثال بتواند در شرایط موجود بوقوع به پیوندد: انقلاب پرولتاریای بین المللی. آگاهی واقعی



انقلابی، لازم است تا چنین انقلابی را به سمت پیروزی هدایت کند، بتواند خودش را در سطح بین المللی بسط و توسعه دهد. آگاهی واقعی انقلابی نمیتواند بدون کمک تعیین کننده مجرب ترین و پیشروترین کارگران کشورهای قدیمی کاپیتالیستی اروپا خودش را بطور واقعی توسعه بخشد. اما پرولتاریای (و دیگر لایه های تحت ستم) شرق میانه و شمال آفریقا با مبارزه خود، تا حالا درسهای اساسی برای پرولتاریای جهانی در کانون توجه قرار داده اند: در باره اینکه با چه روشی باید مبارزه اشان را در دست گیرند، در مورد سازماندهی اشغال خیابانها، در مورد همبستگی و کمک متقابل... در میدان التحریر این ابتکار عمل در زمینه خود سازماندهی مبارزه کارگران خود را نشان داده است، همانگونه که مک نالی به توصیف آن می پردازد: "در میدان التحریر، مرکز عصبی انقلاب، جمعیت انبوهی، که گاهی بالغ بر صدها هزار نفر از معترضان بود، بطور مستقیم در تصمیم گیری ها دخیل بودند. سازماندهی شده در گروههای کوچکتر، مردم با هم به گفتگو و مناظره می پردازند، و سپس هیئت های نمایندگان انتخابی را به مکانهای مشورت پیرامون خواسته های جنبش میفرستند (...). هیئت نمایندگان جلسات کوچک سپس جهت گفتگو پیرامون رای غالب به دور هم جمع میشوند، قبل از اینکه خواسته های ممکن، با استفاده از سیستم پخش ابتکاری صدا در میدان التحریر، قرائت شوند. پذیرش هر پیشنهاد بر اساس وسعت صدای هو کردن یا هورا کشیدن، که از کل جمعیت دریافت میشود. اتفاق می افتد. "همچنین درسهای در مورد چگونگی طریقه دفاع دستجمعی از خود در برابر حملات پلیس و غارتگران، در خصوص اختلافات فرقه ای بین سنی ها و شیعیان، مسلمانان و مسیحیان، مذهبی و غیر مذهبی تا بتوانند پیروز شوند. درسهای در مورد پخش و گسترش مبارزه، در وای مرزهای کشورهای اطراف، از شورشی که خود را از کشوری به کشور دیگر، با خواسته ها و روشهای یکسان وسعت می بخشد، و این واقعیت که در همه جا کارگران پی خواهند برد که آنها همه در برابر حملات یکسانی بر روی سطح معیشتشان، علیه همان سرکوب، علیه همان سیستم استثمارگری رو در رو خواهند شد. در طول روزهای پایانی زمانیکه آنان مورد مصاحبه مطبوعاتی قرار گرفتند، کارگران مصری حقیقت ساده ای را در مورد آنچه که آنان را وادار به اعتصاب و تظاهرات کرده بود بیان کردند: آنها نمی توانند شکم خانواده های خود را سیر کنند، چرا که دستمزد آنها بسیار ناچیز است، زیرا که قیمت ها بیش از حد افزایش یافته اند، به دلیل اینکه بیکاری بسرعت افزایش می یابد... طبقه کارگر همه کشورها بطور فزاینده ای با بدتر شدن شرایط زندگی خود مواجه خواهند شد و هیچگونه "اصلاحات دمکراتیک" آنها را تسکین نخواهد داد. تنها سلاح طبقه کارگر در دفاع از خویش مبارزه اش میباشد، و راه حل او چشم انداز یک جامعه نوین است.

۲۶ فوریه ۲۰۱۱ Am/W - ترجمه از سارا-م

زیر نویس ها:

(۱) یک روزنامه نگار مصری که دارای یک وبلاگ بنام arabawy.org است.

(۲) استاد علوم سیاسی در دانشگاه یورک در تورنتو کانادا

سرمایه داری مولد بدبختی است

از مقالات انقلاب جهانی - ۹ فوریه ۲۰۱۱ میلادی

آغاز سال نو سرشار از سیل های ویرانگر بود: در کوئینز لندن استرالیا منطقه ای بزرگتر از مساحت ترکیبی از فرانسه و آلمان را سیل گرفت و سیل زدگی بالای مردم سری لانکا و فیلیپین بود. همچنین سیل های بعدی در ایالت ویکتوریا در استرالیا، همراه با گردباد یاسی که کوئینز لندن را تخریب کرد و ریزش گل و لای در برزیل بودند.

اینها هم به دنبال تعداد زیادی از حوادث مصیبت وار سال 2010 میلادی بودند که شامل:

زلزله ی هایتی در تاریخ 12 ژانویه که به مرگ 230,000 نفر و زخمی شدن 300,000 نفر و بی خانمان کردن بیشتر از یک میلیون نفر آغاز گشت که به شیوع مرگبار بیماری واگیر دار وبا در کشور منجر شد؛

توفان زیتیا که ساحل آتلانتیک فرانسه را ویران کرده و 52 نفر در فرانسه، اسپانیا و پرتغال را به کشتن داد،

زلزله ی شیلی که 521 انسان را کشته، نیم میلیون مردم را بی خانمان ساخت؛

امواج گرمای شدید در مسکو که 15,000 نفر را کشته، محصولات کشاورزی را نابود ساخته و بهای گندم را 47% افزایش داد؛

سیل های عظیم در پاکستان؛

تراوش و نشست نفت در خلیج مکزیک و به دنبال آن انفجار در عمق آب که 11 کارگر را در اسکله نفتی را کشته و تأثیرات ویرانگر بر محیط زیست منطقه و زندگی ماهی گیران گذاشت.

نشست آلومینیوم در مجارستان که 4 نفر را مستقیماً کشته و محیط زیست را به شدت تخریب کرد.

چنان به مصیبت ها عادت کرده ایم که وقتی به سال نو اخیر که نظر اندازی، ممکن است سیل های فیلیپین را نادیده بگیریم آنهم طی آن که 75 نفر کشته شده و 27 میلیارد تخریب به ساختار زیستی و محصولات حاصل آمده، بعلاوه 40 نفر کشته و 300000 نفر مردم جابجا شده در سری لانکا. قحطی که بخشی از روند معمولی بیابانی شدن محیط زیست در چین در حال رخ دادن است هم به طور عادی به چشم نخواهد خورد، مگر اینکه دنبالش بگردیم.

سرمایه داری عامل و مسئول بدبختی و مرگ

بدون هر شک و شبهه ای کاوش ظالمانه برای منفعت مالی به علاوه رقابت حریصانه طی گسترش بحران اقتصادی عوامل مستقیم ایجاد کشتار و انهدامات حاصله ایجاد شده طی نشست نفت شرکت نفت بریتانیا و نشست آلومینیوم در مجارستان هستند. اما همین عوامل در بدبختی و مرگبار حاصله در رابطه با لرزش های زمین و یا حوادث آب و هوایی نیز صدق میکنند. برای مثال اگر به زلزله های واقعه در سال 2010 میلادی چشم دوخته و میزان کشته ها و خرابی را مقایسه نماییم میبینیم که کنش کاملاً غیر مسئولانه ارزان سازی ساختمان ها خالی از در نظر گرفتن دوام و مقاومت آن عامل خیلی از خرابی ها بوده است. زمین لرزه 7.1 ریشتری در نیوزیلند با اینکه در نزدیکی شهر کرایست چرچ رخ داده بود به مرگ هیچکس منجر نشد و آن هم به خاطر این بود که مقررات ساختمانی حفاظت از زلزله به درستی تحت اجرا در آمده بودند. اما در طی زلزله ای در شدتی مشابه در هائیتی به شدت 7.3 ریشتر صدها هزار کشته در شهر پورت پرنس که ساختمان های آن به سرعت، ارزان و با حداکثر منفعت اقتصادی ممکنه ساخته شده بودند که در آنها از خطر زلزله که بگذریم، حفاظت ابتدایی هم خبری نبود صد ها هزار مردم کشته داشتیم. و پس از ساختار شان حتی از ساختمان های پر افاده هم نگهداری و سرویس به عمل نیامده بود.

وقتی که به سیل های آبی و گل آلود می نگریم چارچوب مسئولیت طبقه حاکمه ظاهر میشود. در برزیل به خاطر باران های سنگین و سیلاب گلی هشتصد نفر در ایالت ریو دو ژانیرو و سی نفر در ایالات مجاور کشته شدند. با وجود این که باران های ژانویه سنگین تر می شوند اما این حوادث را میتوان مستقیماً به سیاست ایجاد ساختمان ها در مناطق غیر امن مرتبط دانست. بنا به گزارش گاردین در انگلستان "وزارت نظارت برنامه شهر سازی سرانجام در سال 2003 تأسیس گشته و تنها همین دو سال پیش بود که 4.4 میلیارد پوند انگلیسی برای کنترل حوادث کنار گذاشته شد." سکرتر ملی برنامه ریزان شهری سلسو کاروا/هو گفته: "...این ها عملیات فوق العاده صرفاً برای محدود ساختن تکرار تراژدی ها هستند." مقاله ادامه میدهد که "شهرهای مان بسیار نا امن هستند و این هم بخاطر قصور و کوتاهی در به اجرا در آوردن برنامه ریزی برای شهرها ست..." کارهای کوتاه مدت چشمگیر برای عموم تمرکز شان است. هدف پیروزی در انتخابات است. بر اساس این منطق عامل برنده رشد شهرها بیش از هر چیز منفعت رسانی مالی شان است. به این خاطر است که این همه مردم در مناطق در معرض خطر مثل کنار سراسیب کوهستان زندگی میکنند. ارزش زمین های در مراکز شهری برای ایجاد ساختمان ها برای محتاج های



جامعه زیادی بر بها هستند؛ غالباً دولت بخش خصوصی را برای اجرای چنان برنامه هایی تحت فشار نمیگذارند." (www.guardian.co.uk)

اما حتماً وضع استرالیا که یک کشور پیشرفته دموکراتیک است حتماً باید یک طور دیگر باشد... بیایید ببینیم که واکنش شان در قبال آتش سوزی ها و سیلاب ها که این قاره را در سالهای اخیر تکان داده چطور بوده:

"گرچه با این که خوب است که دولت بایلیو در ویکتوریا پیشنهاد کمیسیون سلطنتی شنبه سیاه برای باز خرید کردن املاک نه فقط در آن ناحیه هایی که مستقیماً آتش سوزی بر شان صدماتی وارد کرده بلکه همچنین آنها که در کلیه مناطقی در ایالت که خطر آتش سوزی در آنها بالاست توافق کرده اند. اما بسیاری از ساکنین تصمیم به بازسازی و یا ماندن در محل گرفته اند. ارزیابی آنان اینست که خطر یک آتش ویرانگر دیگر کمتر از زندگی ملال آور روستایی است. در کوئینزلند آنان که در مناطق کم درآمد زندگی میکنند نیز مجبور خواهند گشت با ظهور سیلاب به نتایج مشابهی برسند. اما خیلی ها خودشان تصمیم نگرفتند در چنین جاهایی زندگی کند و علتش صرفاً به خاطر آن بوده که با اجاره و بهای خانه سازگار بوده اند. و با جمعیت جنوب کوئینزلند که در دو دهه اخیر با فرار کردن خانواده ها از سیدنی مرتب رو به رشد بوده بسیاری از خانه ها درست بر سطح همان مناطق تخریب شده و سیل زده طی سال 1974 ساخته شده اند.

پژوهشگر مشکلات و مسائل ژئوتکنیکی - علم ساختمان و قطعات پوسته زمین - و هایدرولوژیک - آب شناسی در دانشگاه موناخ، آفای بوید دنت میگوید که نقشه کشان و برنامه ریزان بایستی درسها و تجارب گذشته را از یاد ببرند. "مطلقاً واجب و اساسی ست که ما در هنگام نقشه ریزی برای شهر سازی مسائلی مانند زمین شناسی محیط زیستی و تاریخ سیل را در برنامه ریزی مان بگنجانیم... طبیعت تاریخچه ی این چیزها حاکی از این واقعیت است که آنها در الویت افکار برنامه ریزان موجود نبوده اند اما حوادثی اینچنین ما را راجع به شان آگاه میسازند." (www.theaustralian.com, 12/1/11) در برزیل و استرالیا همچون در ایالات متحده آمریکا طی تجربه طوفان کاترینا، این فقرا هستند که بایستی تحت خطرات قرار گیرند حین آن که سرمایه سود تولید میکند. زندگی کارگران به همراه هر تحلیل دیگر سرمایه گزاری در غالب "به صرفه" بودن میگنجد.

پس آمد، دروغ ها، ریا کاری و دورویی و غفلت کردن

"بنا به گزارش سازمان ملل، یک بحران بشری در ابعاد حماسه وار در مناطق سیل دیده جنوب پاکستان بروز میکند که سوء تغذیه در آن مناطق با مشکلات کشورهای قحطی زده در آفریقا قابل قیاس است، بنا به گزارش تحقیق برای ارزیابی نیازهای حاصل از سیلاب در استان سینه که برخی از روستاهایش شش ماه پس از سیل همچنان در زیر آب باقی مانده حدود یک چهارم کودکان زیر پنج سال سوء تغذیه داشته حین آن که 6% شان شدیداً به مقدار غیر کافی غذا میخورند. کار آل، معاون ریاست یونسف (سازمان کودکان سازمان ملل) در پاکستان میگوید: "از هنگام مشاهده قحطی در اتیوپی، دارفور (سودان) و چاد من تا به حال چنین درجه اسفناک سوء تغذیه را ندیده ام. به شدت اسفناک است." بنا به گزارش تحقیقات برآوردی ضربات سیلاب عظیم ماه آگوست که بر زندگی بیست میلیون مردم در منطقه ای به بزرگی انگلستان وارد گشت 2.2 میلیون هکتار از زمین کشاورزی را سیلاب تخریب کرده است." (نشریه گاردین چاپ انگلیس، 11/01/27)

در طی بروز سیلاب ها، طبقه حاکم ناتوانی کامل خود برای سازماندهی شایسته و یاری رساندن به میلیونها مردم تحت تأثیر سیلاب را به نمایش گذاشت. بنا به اسناد موجود در دنیا، پاکستان دائماً در مقام یکی از فقیرترین کشورهای دنیا و تحت فساد در ابعاد عظیم در زندگی روزمره ی مردم اجتماع است. با این همه، دورویی و بدگمان بودن شان در گزارش یک افسر درجه بالای آمریکا در روز چهارشنبه آن که "ارتش پاکستان فشار خود را بر جنگ طلبان در شمال غربی کشور را با وجود وقوع سیلاب های ویران گر که امداد های عظیمی را واجب میکند ثابت نگه داشته است." دریابان مایکل/فیور که به نظارت کمک های نظامی آمریکا در پاکستان مشغول است میگوید که اسلام آباد سربازان را از نبردشان علیه شورشیان خارج نساخته اما مجبور شده برخی هواپیما هایش را از جهت تلاش برای مقابله با سیلاب های عظیم از آن عملیات شان منحرف نمایند. (نگاه کنید به thenews.com, 06/12/10) بنابراین الویت آنها عیان است. در واقع این سخنان حقایق آن که در استان های شمال غربی پاکستان از زمان حمله یک سلسله زمین لرزه ها در سال 2005 بحران مداومی در میان بوده و منطقه هرگز در آن رابطه بهبودی نیافته و، عملیات نظامی (رو به تشدید) علیه طالبان های پاکستانی اعمال ساخته را افشا نساخته و در پوشش حفظ میکنند. این عملیات مذکور خود باعث جابجا شدن اجباری تعداد زیادی، بنا به محاسبات میان 100,000 - 200,000 از مردم شده اند.

تصویری مشابه از هائیتی یک سال پس از زلزله ظاهر میشود: تنها 5% از پاره آجرها و خرابه ها پاکسازی گشته و کمتر از 30% امداد وعده داده شده پرداخت گشته است.

جمعیت مردمی که در چادر های شلوغ و زیر پارچه کرباسی در شرایطی هولناک زندگی میکنند تحت شکار بیماری واگیر دار وبا میشوند که صدها نفر به تعداد کشتگان می افزاید. با این همه حتی در شرایط محنت زده فقط در هائیتی، جامعه ای که بیش از نصف مردم در وضعیت کمتر از یک دلار در روز زندگی میکنند، بورژوازی اگر بخواهی، میتواند به درست کردن و بنا در جامعه دست بزند. بازار آهن در پورتا پرنس طی یک سال در موقعیت مقاوم در برابر زلزله تحت سرمایه گذاشتن یک میلیارد به نام دنیس اوبراین با 12 میلیون دلار سرمایه گزاری باز سازی شد. هر قدر هم درباره مهربانی و خیر خودش سخنرانی کنه حقیقت نامطبوع این است که سرمایه فقط وقتی سودآور باشد به کار می افتد و به قول نشریه نیویورک تایمز "خودش به شدت به این که تزریق سرمایه از بالا خود هائیتی را صعود داده و دوباره به راه خواهد واقف است. برای مصلحت شرکتش اوبراین فرمود، به عنوان یک کمپانی ما بیشتر با توده های مردمی هم ردیف هستیم تا قشر ممتاز اجتماعی." (www.nytimes.com, 11/1/11) در واقع همانطور که برنامه "از بطن خاکستر های هائیتی" بی، بی سی آشکار کرد که پروژه خانه سازی که قرار بود به همراه بازسازی ها صورت بگیرد به همان وضع در ابعاد کوچکتر را برای گسترش نفوذ شان آمریکا و فرانسه بلافاصله پس از وقوع فاجعه بروز کرد، یعنی زمانی که به نظر میرسید غذا و آب تنها به دست پرسنل نظامی خودشان و سازمان های غیر دولتی میرسید در جهت منافع شخصی سیاسی به کنار گذاشته شد. در واقع کمک ها که در طی 20 سال اخیر برای فجایع داده شده در قیاس با 25% بهره ای که بر دوش جمعیت مردم خواهد افتاد امداد کمی به مردم رسانده است. نگاه کنید به (<http://en.internationalism.org/wr/2010/%252F331/Haiti>) تو سریلانکا هم "قربانیان سیل در سریلانکا یک دفتر دولتی را در شرق کشور اشغال کرده و دولت مردان را متهم به مانع رسیدن منابع امدادی به دست مردم شده. حین آن که بیش از یک هزار نفر دفتری که در روستایی در غرب منطقه باتیکا/و قرار داشت را محاصره کرده بودند پنجره ها شکسته شدند. بی، بی سی گزارش می دهد که به گفته مردم یک دسته از سیاستمداران ناحیه غذا و دیگر امداد ها را به جای آن که به نیازمند ترین قربانیان بدهند آنها را به طرفداران خودشان بخشیدند (17/1/11, BBC online).

تازه این بدون در نظر گرفتن تأثیرات چنین مصائب و مشکلات اقتصادی حاصله و بالا رفتن قیمت غذا ست که به گسترش بسیار جامع تر منجر میگردد.

خدمات تغییرات جو به بشریت

بازندگی موسم، سیلاب ها، امواج گرم و خشک سالی - تمام این رویداد های شدید و غیر عادی تأثیرات حاصله در تغییرات آب و هوا گرم شدن کروی را به خاطر فرد می آورد. در تغییرات جوی دانشمندان بایستی در ارتباط قرار دادن اتفاقات مشخص با تصویر کلی محتاط باشند. اما اداره آب و هوا ی بریتانیا میگوید که سیلاب های استرالیا و فیلیپین به لا نینا مربوط بوده امکان دارد که این به موارد موجود در برزیل هم صدق کند، اما این رابطه لزوماً قابل اثبات نیست (The Guardian 14/1/11) لازم به توضیح است که لا نینا سرما بودن غیر عادی آب سطح دریای مناطق مرکزی و شرقی مناطق گرمسیری دریای پاسیفیک (آرام) است که در شکل گیری آب و هوا ی سراسر جهان نقش بازی میکند. شرایط لا نینا (La Niña) هر چند سال یک بار ظهور کرده و ممکن است که تا دو سال ادامه یابد- مترجم) همچنین حوادث شدید تابستان گذشته، هم خشک سالی در مسکو و هم سیل های پاکستان محصول تند باد های استواری بودند که مناطق رو به جنوب را خیلی گرم تر ساختند (www.wired.co.uk). به بیانی دگر شهود بسیاری ست که مسئولیت مصیبت های رویداده طی 13 ماه اخیر را همه مربوط به گردن سرمایه داری و ضربه آن به آب و هوا ی جهان مرتبط میسازد.

با همه اینها بورژوازی یک حرکت سازنده هم کرده، نه از طریق کنفرانس های بیخود که در آنها هیچکدام شان معامله واقعی نمیکند (در کپنهاگ) و یا قراردادی امضاء میکنند که تنها در سطح نامه ای بیجان باقی میماند (در کیوتو)، نه از طریق کلاه برداری "یاری"، بلکه تنها در تولید حفر کننده ی قبل خودشان: طبقه کارگر.

نوشته آلکس، پنجم فوریه 2011 میلادی



برای نجات از گرانی مرگ بر جمهوری اسلامی

یکی از نشانه ها و نتایج حذف یارانه ها با توزیع آخرین قبض گاز مصرفی طی هفته گذشته در ایران خود را نشان داده است. قبض آخرین دوره مصرف گاز خانگی که چند روز پیش به دست خانواده های ایرانی رسیده است حاکی از آن است که قیمت گاز مصرفی بطور متوسط نسبت به دو ماه پیش 15 برابر شده است. خانه ای که پول گاز مصرفی آن دو ماه پیش 32000 ریال شده بود در دور اخیر در قبض آمده 480000 ریال یعنی دقیقاً 15 برابر تعیین شده است. هنوز قبض آب، تلفن و برق با قیمت های جدید توزیع نگردیده است اگر آنها نیز به همین منوال رشد کرده باشد که همین طور خواهند بود می توان تخمین زد هر خانواده بطور میانگین هر دوره بابت آب، گاز، برق و تلفن بیش از دو میلیون ریال باید پرداخت کند وقتی افزایش هزینه های کرایه خانه، کرایه وسایط نقلیه همچنین افزایش شهریه ها، هزینه های پزشکی، درمان و دارو و باز افزایش مایحتاج اولیه زندگی که بطور مستقیم و غیر مستقیم روی یکدیگر تاثیر گذاشته، باعث باز تولید گرانی و تورم همه چیز می شوند را در نظر بگیریم، آینده نامعلوم و دهشتناکی را برای طبقه کارگر رقم خواهد زد.

15 برابر شدن هزینه های زندگی یعنی چه؟

یعنی 15 برابر بیشتر گرسنه خواهیم بود، 15 برابر کمتر به پزشک مراجعه کنیم، 15 برابر کمتر به مدرسه و دانشگاه دسترسی داشته باشیم، مصرف تلفن، آب، برق و گاز را 15 برابر کمتر کنیم، یعنی در تاریکی، بدون ارتباط با دیگران، بدون شستشو و نظافت و بدون پخت و پز و در سرما به سر به بریم. یعنی 15 برابر از سوار شدن به مترو، اتوبوس و تاکسی کم کنیم و 15 برابر به پیاده رفتن و دیر رسیدن و یا اصلاً به مقصد نرسیدن تن به دهیم، یعنی 15 برابر از گرسنگی مردن نزدیکتر شویم یعنی 15 برابر بخاطر نداری در مقابل همسر و کودکانمان بیشتر سرافکنده شده 15 برابر بیشتر خجالت بکشیم. یعنی 15 برابر از تفریح و گردش صرف نظر کنیم. یعنی با افزایش 15 برابری هزینه های زندگی معضلات اجتماعی که محصول نظام ضد انسانی سرمایه داری هستند 15 برابر بیشتر خواهند شد که از جمله اند اعتیاد 15 برابر بیشتر خواهد شد، دعوای خانوادگی و فرار دختران و پسران و همچنین آمار طلاق 15 برابر بیشتر خواهند شد 15 برابر به فحشا افزوده خواهد شد همچنین 15 برابر دزدی و زور گیری بیشتر خواهد گشت یعنی 15 برابر اراذل و اوباش بیشتر و وقیح تر خواهند شد. یعنی سرپرستان خانواده ها باید 15 برابر بیشتر کار کنند. یعنی کودکان کار و خیابان 15 برابر بیشتر خواهد شد، یعنی رسیدن به برابری و آزادی و برقراری سوسیالیسم برای طبقه کارگر 15 برابر سخت تر شده است.

در مقابل چنین گرفتاری طبقه کارگر سرمایه داران می توانند 15 برابر بیشتر مدارس و دانشگاه ها را نسب خود کنند. 15 برابر بیشتر بخورند بیشتر تفریح بکنند و 15 برابر بیشتر به دختران و زنان طبقه کارگر تجاوز بکنند. یعنی 15 برابر بیشتر می توانند پول داشته باشند و بیشتر به سفر های خارجی و داخلی بروند یعنی 15 برابر بیشتر می توانند خانه های شیکتر و لباس های مارک دار داشته باشند. یعنی سود سرمایه 15 برابر بیشتر افزایش می یابد. یعنی 15 برابر بیشتر می توانند کارگران را وادار به اطاعت بکنند 15 برابر بیشتر می توانند کارگران و کارمندان را اخراج کنند یعنی 15 برابر بیشتر می توانند از کودکان و زنان با دستمزد 15 برابر پایین تر کار بکشند و 15 برابر بیکاری را رشد بدهند یعنی شکاف طبقاتی 15 برابر بیشتر خواهد شد. یعنی دولت سرمایه داری ایران 15 برابر بیشتر از جیب طبقه کارگر دزدیده به جیب سرمایه دار می ریزد و 15 برابر بیشتر به طبقه سرمایه دار خدمت می رساند....

در مقابل چنین یورشانی که سرمایه داری علیه طبقه کارگر کرده است چگونه می توان مقابله کرد؟

ما باید در مقابل چنین یورشانی 15 برابر بیشتر در تشکلهای مخفی و علنی خود متشکل شویم و 15 برابر بیشتر به راه خود ایمان بیاوریم و 15 برابر بیشتر فعالیت کنیم باید 15 برابر بیشتر جسور، شجاع و فداکارتر شویم 15 برابر بیشتر متحد و یکپارچه و سراسری شویم و 15 برابر بیشتر کشته خواهیم شد و... با توجه به اینکه در ایران هنوز تشکلهای توده ای و سراسری با وجود جمهوری فاشیستی - اسلامی نتوانسته اند شکل گرفته و گسترده شوند اکنون باید در هسته ها و کمیته های مخفی و انقلابی که می توانیم در محل کار و زندگی خود با رفیق کنار دستی که به او اطمینان داریم متشکل شده و به آماده کردن توده های کارگر، زنان و جوانان انقلابی برای خیزش های آتی و انقلاب آینده اقدام کنیم. این هسته ها ضمن اینکه سازماندهی توده ها را در حزب طبقه کارگر به عنوان هدف بلند مدت خود قرار می دهند و امروز می توانند سازمان دهندگان اعتراضات روز مراه خانواده ها را برای مبارزه و مقابله با گرانی و افزایش هزینه ها و همچنین نپرداختن پول قبض های مصرفی قرار دهند. می توانند در محلات مردم را برای نوشتن نامه و طومار، ایجاد تجمع و راه پیمایی و تظاهرات همچنین مراجعه دسته جمعی به ادارات، گسترش اعتراضات و حتی به آتش کشیدن ادارات، بانک ها، کلانتریها و پایگاه های بسیج و سپاه را در برنامه های خود پیش برد ه سازماندهی نمایند. این هسته ها می توانند ضمن آموزش آگاهی های سیاسی، تئوریک و اقتصادی و اجتماعی اقدام به آموزش های استفاده از ابزار و وسایل مبارزات خیابانی از جمله کوکتل مولوتف، ناپالم ... و سنگر بندی در کوچه و خیابان همچنین بدست آوردن سلاح در موقع قیام مسلحانه اقدامات بسیار مهم و سرنوشت سازی را سازماندهی کنند.

پسران و دختران انقلابی و کمونیست ها

ما وظیفه داریم از شرایط عینی انقلابی موجود در حال گسترش همزمان در دو جهت استفاده کنیم اول در جهت سازمان دهی توده ها برای مبارزات ریشه ای و انقلابی بلند مدت و یار گیری از میان جوانان انقلابی و سازماندهی آنها در هسته ها و کمیته های انقلابی مخفی. دوم استفاده از هسته ها و کمیته های فوق جهت سازمان دادن اعتراضات روز مراه در محلات، کارخانجات، مدارس، دانشگاه ها و نهاد های حکومتی، بانکها، ادارات گاز، برق و آب و مخابرات استفاده کنیم. روند تاریخی سود طلبی و حرص و آز سرمایه دار در دوره کنونی بهترین موقعیت ها را پیش پای ما می گذارد حال بستگی به میزان سازمان یافتگی ما دارد که چگونه از شرایط و امکانات بدست آمده استفاده انقلابی نماییم.

دختران و پسران انقلابی

گرانی هزینه های مختلف زندگی امکانات رسیدن به آرزو ها و آمال و خواسته های انسانی را یکی پس از دیگری نابود می کند و ناامیدی و بی آیندگی را برای جوانان به همراه می آورد. امروز تا دیر نشده با ایجاد و گسترش هسته ها و کمیته های انقلابی دست به مقابله و مبارزه بزنیم و با استفاده از نارضایتی ها و روند رو به رشد فضای انقلابی بوجود آمده و خشم انباشته شده توده ها آنها را به مبارزه با نظام فاشیستی - اسلامی سرمایه داری بکشانیم.

کمونیست ها و کارگران انقلابی

گرانی مایحتاج زندگی تمامی امکانات و فرصت های رشد و بالندگی را از جوانان و کودکان خواهد گرفت ما وظیفه داریم با انتقال تجربه مبارزاتی گذشته کارگران و انقلابیون تمامی جامعه را برای مقابله با یورش نظام فاشیستی - اسلامی سرمایه داران آماده کنیم و با استفاده از پتانسیل اعتراضی جوانان به پایه های اقتصادی نظام همه جانبه حمله کنیم. چنین کاری بدون ایجاد و گسترش هسته ها و کمیته های انقلابی و مخفی که تشکیل شدن حزب طبقه کارگر را افق خود قرار داده باشند امکان پذیر نخواهد شد. با وجود هسته ها و کمیته ها در درون سبیل خروشان توده ها که هر روزه پایه های اقتصادی و سیاسی سرمایه داری را مورد حمله قرار داده و به آتش می کشند باعث سراسری شدن مبارزات اقتصادی و سیاسی و رشد طبقه کارگر برای اعمال هژمونی و رهبری خود بر انقلاب آتی توده ها خواهند شد.

پیش بسوی تشکیل هسته های انقلابی، پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر، سرنگون باد جمهوری فاشیستی - اسلامی، سرنگون باد نظام سرمایه داری، برقرار باد جمهوری شورایی

سوسیالیستی کارگری

جبهه واحد کارگری

کمیته همبستگی برای ایجاد اتحادیه ی کارگران ساختمان

۹/۱۲/۱۳۹۹